



رهائی

سال دوم شماره ۴۴

سه شنبه ۲۸ مرداد ماه ۱۳۵۹

بها ۲۰ ریال

در این شماره :

● انتخاب نخست وزیر

● نگاهی به سیاست آموزشی رژیم

● سیر مشروع و عه طلبی در ایران (۱)

● بحران امپریالیسم امریکا

● انقلاب فلسطین - دستاویزی برای عوام فریبی
هیئت حاکمه

و ...

انتخاب نخست وزیر

سکاندار جدیدی برای نجات کشتی به گل نشسته جمهوری اسلامی

طی یک ماه گذشته، ماه رمضان، تضادهای جناحهای حاکم (خرده بورژوازی ناتوان و بورژوازی دست دوم ایران) بر سر گزینش نخست وزیر، تشکیل دولت جدید و لاجرم دستیابی به یکی از مهمترین اهرمهای قدرت به اوج های جدیدی رسید. در آغاز چنین مینمود که حزب جمهوری اسلامی می رود تا یکبار برای همیشه به حاکمیت دوگانه کنونی پایان دهد و قدرت را یکپارچه در اختیار خود بگیرد. اما هر قدر از زمان این کشمکش ها گذشت بیش از پیش آشکار شده که دور کسالت بار بازی قدرت همچنان (و تا حل نهایی تضاد) دوام خواهد یافت. در ابتدا خرده بورژوازی برای بیرون راندن بورژوازی از مدار قدرت آنچه در توان داشت بکار برد؛ در این رهگذر برای درهم کوبیدن جناح باصلاح لیبرال هیئت حاکمه (و به تبع آن "جبهه ملی")، مصدق هم ازگزند حملات حزب جمهوری اسلامی و خمینی در امان نماند و از زبان کودتاگران کهنه کاری چون آیت رکیک ترین دشنامها نثاروی شد. در این میان و جالب تر از همه موضعگیری صریح خمینی بود. خمینی طی سخنرانی های متعدد چنین وانمود کرد که مقطع کنونی بی شایسته دوران مصدق نیست. در واقع جوهر کلام آیت الله خمینی این بود که بنی صدر در سارن با مجاهدین می خواهد همان قضیه مصدق - کاشانی - حزب توده را تکرار کند. گرچه چند هفته بعد بنی صدر فاش کرد که:

"برای اینکه نگویند قضیه مصدق و کاشانی پیش می آید، احمد قارا معرفی کردم". (انقلاب اسلامی ۱۸ مرداد ۵۹)

با اینحال مجاهدین نخستین نیروئی بودند که آماج سختترین حملات خمینی قرار گرفتند.

خرده بورژوازی حاکم پیش از این نیز اکثریت اعضای شورای انقلاب را راهی مجلس شورای اسلامی کرده بود و اینک زمان آن بود که با "تصفیه ناب" مجلس را یکجا در اختیار بگیرد و جایگاه خود را در حاکمیت بیش از پیش تحکیم بخشد. لیکن هر قدر از زمان کشمکشها گذشت به وضوح نمایانتر شد که همچون گذشته بدلائل مختلف (و از جمله مهمترین آنها یعنی ناتوانی تاریخی خرده بورژوازی در تسلط کامل و بلامنازع بر اهرمهای قدرت در قلمروهای سیاست و اقتصاد) خرده بورژوازی قادر نخواهد بود بورژوازی را یکسرازمدار قدرت دور کند. ابتدا ضربه های این تضادها رو به کاهش

نهاد، رفته رفته کندتر شد و اینک با انتخاب محمدعلی رحائی به نخب وزیری بنظر میرسد که دوران حاد دیگری به سر رسیده و در دور کسالت بار کنونی، وارد مرحله جدیدی از تضادها و کشمکشهای جناحهای حاکم شده ایم. لیکن مرحله ای که نخستین دور آن اکنون پایان می رسد، دارای منخصه هائی است که اگر به کاملا، دست کم تا حدودی آنرا از مراحل پستین ممایز میسازد؛ چرا که شدت بانی تضادها در مرحله ای یاد شده چندان شتاب گرفت که بهیح عنوان با مراحل قبلی قیاس پذیر نبود. این مرحله را میتوان به عنوان مرحله ای که در آن اختلافات و تضادهای درونی هیات حاکمه بعربان ترین صورت ممکن جلوه کرده نشان زد.

در رژیمهای ارتجاعی و دیکتاتوری هیات حاکم (ولاجرم جناحهای مختلف آن) نهایت کوشش خود را بکار میبرند تا خیری از تضادهای درونی آن به بیرون درز پیدا نکند. در واقع اینگونه رژیمها در شرایط حاکمیت آرامش نسبی بر جامعه میگویند با یکپارچه قلمداد کردن هیات حاکمه تصویر شکستناپذیر وی خدنه از رژیم برای مردم ترسیم کنند. از سوئی از اوجگیری مبارزه طبقاتی در عرصه ای جامعه برای چند صباحی هم که شده جلوگیری کنند و از سوی دیگر یکپارچگی اردوگاه ضد انقلاب را در برابر اردوگاه انقلاب حفظ کنند. رژیم سابق نمونه ای بارز اینگونه رژیمها بود.

تا اواسط سال ۶۸ مسأله ای چگونه "حکومت کردن" و تضادهای ناشی از آن بیسر در قالب الفاظی معنا، مبهم و دو پهلوئی چون "تمرکز"، "عدم تمرکز"، "دولت سمینو اندا جبر خوبی باشد" و غیر آن خودسمایی میکرد. آنگاه نا اوجگیری جنبش خلق، و ضعف و ناتوانی رژیم در اعمال حاکمیت مطلق بر جامعه، زخمهای کهنه ای بالایی ها سرناز کرد و خیره ها یکی پس از دیگری به بیرون نشت کرد تا جائیکه "هر یکار" جناحهای حاکم میکوشید برای تشریحی خود و کوسیدن حریف و در نتیجه نجات حاکمیت در حال سقوط، طرف مقابل را مورد شدیدترین حملات قرار دهد. خیمه شب بازی مذاکرات علیسی و رادبوی - تلوزیونی نمایندگان مجلس شاه و سی آینده های آن گواه روشن این مدعاست. در واقع فشار "باشینی ها" (که دیگر نمیخواهند) و ضعف "بالایی ها" (که دیگر نمیخواهند) وضعیتی را سبب میشود که در کشورهای زیر سلطه امپریالیسم (با سرمایه داری وابسته) که، در آنها دیکتاتوری امری بها

و «دوکراسی» امری کدر است، از سوی بسیاری محافل حب و مردی سلطت حاکمیت دمکراسی نامیده می‌شود. به بیسبب روشنتر، حاکمیت پاره‌ای از آرادسها در انگونه جوامع نه به دلیل حاکمیت دمکراسی بلکه سلطت صغف حاکمیت سیاه سی است. در این خصوص، هیچ بقاوتی میان رژیم کبوسی و رژیم شاه نیست. در چنین اوضاعی حکومت‌ها نه تنها از میزان سرکوب خود نمی‌کاهند بلکه به دلیل تعبیر شرایط با توسل به شیوه‌های جدید حتی بر شدت حملات سرکوبگرانه‌ی خود می‌افزایند. منتهی چنانکه گفته شد، همپای تغییر شرایط بکاربردن شیوه‌های قدیمی سرکوب هم اساسا ممکن نیست. رژیم شاه همان کسانی را که سابقا در شکم‌گاه‌ها نابود میکرد اینبار حتی به تعداد وسعتر در خیابانها به گلوله می‌بست.

بهر حال در ماهی که گذشت، ماه رمضان (که بخودی خود برای هیات حاکمه ماه پرمعنایی است)، میثاقهای وحدت برای چندمین بار بکناری نهاده شده و هر دو جناح حاکم کوشیدند در بازی قدرت با توسل به انواع شیوه‌ها رئیس‌را از میدان بدر کنند. بنی صدر در اجتماع طبقات مردم در مسجد الجواد و میدان رضائی‌ها اظهار داشت که:

"برخی بمن میگویند مشکلات را با مردم در میان مگذار، آنها نا امید میشوند." (انقلاب اسلامی ۲۰ مرداد ۵۹) و نمایندگان مجلس شورای اسلامی اعتراض کردند که اظهار نظر بنی صدر در مورد رجائی و نیز نامه‌ی رئیس جمهوری به مجلس در خصوص نخست وزیر رجائی "قبل از آنکه... در مجلس مطرح شود از رادیو تلویزیون ظهورش پخش شد. چطور ما هم باید مثل سایر بیگان (بخوان مردم) از رسانه‌های گروهی از این مسئله اطلاع پیدا کنیم و عا جز با شمس از توضیح بمردم که چرا در جریان مسائل حساس مملکت نیستیم." (جمهوری اسلامی ۲۰ مرداد ۵۹)

بنی صدر برای آنکه نشان دهد نخست وزیر جلال‌الدین فارسی (با مزد محبوب حزب جمهوری اسلامی و دشمن شماره‌ی یک بنی صدر) "فاجعه‌ی بزرگی" برای کشور و جمهوری اسلامی است، به میان "مردم" رفت، بهر مسجد و ده‌گورهای سرک کشید و تفسیر "نوبین" (وصالته ملال انگیز) از واژه‌ی مستکبر و مستکبران بدست داد. در این بین روحانیت هوادار بنی صدر نیز دست بکار شد. آیت‌الله محی‌الدین انواری یکی از سردمداران روحانیت مبارز تهران با زیرکی خاصی از نمایندگی مجلس استعفا کرد، و سپس چنان که انتظار میرفت چند روز بعد برای حفظ وحدت کلمه استعفای خود را پس گرفت. علامه‌ی نوری در "مدرسه‌ی شهدا" مردم را واداشت تا مرگ بر آیدست گویان به خیابان‌ها بریزند. از سوی دیگر جناح مقابل هم بیکار ننشست. بهشتی، رفسنجانی، خامنه‌ای یعنی سران حزب جمهوری اسلامی و شمار بزرگی از آخوندهای هوادار نیز به مساجد رفتند و تا توانستند در مذمت "ملی گزایی" و ملی گراها و لیبرال‌ها و جز اینها داد سخن دادند. برخی سفارخانه‌های ایران در خارج مورد هجوم هواداران حزب جمهوری قرار گرفت و صادق قطب‌زاده مورد سختترین حملات

مطوعه‌ای واقع شد تا مداحا که محصورند برای توضیح در مورد عملکرد خود در وزارت خارجه در مجلس حضور یابد. اعتبار نامدی بسمار ناهنشا هی، فرماندهی نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی و ایضا استاندار حوزستان، جناب سید احمد مدنی که نا دیور برای کشتار خلق عرب مورد اعتماد رژیم بود لغو شد و حتی اکثریت نمایندگان هیئت حاکمه در مجلس حواسار آزاداشت و محاکمه‌ی وی شدند. دفتر جبهه‌ی ملی و روزنامه‌ی با مداد به تسخیر جوانان موحد (!) و مسلمان در آمد و اعتبارنامه‌ی خسرو قشقائی که نادیروز دوست خمینی و هیات حاکمه بود بعنوان جاسوس سیا و ساوا کرد شد. بار دیگر افشاکری گام به گام رژیم، بنا به مقتضیات روز، در مورد مهره‌هایی که اکنون باید به کناری گذاشته میشدند، باب شد. روزنامه‌های هر دو جناح زشت‌ترین دشنامها را بار هم کردند تا بدانجا که صدای خمینی هم در آمد. اما در این میان جالب‌تر از همه تعبیری است که خمینی، بعنوان مخل جناحهای حاکم، از این تضادها و جلوه‌های خارجی آن بدست داد. خمینی در صبح روز عید فطر در حضور سفیران کشورهای اسلامی اظهار داشت که سخنرانیهای بنی صدر رئیس جمهوری، رفسنجانی رئیس مجلس، بهشتی رئیس دیوانعالی کشور و موسوی اردبیلی دادستان کل کشور در میان مردم و در مساجد در واقع نشانه‌ی محبوبیت این دسته در میان مردم و وحدت بین ملت و دولت است. در حقیقت خمینی بعنوان کسیکه میکوشد خود را در ماورای طبقات و تضادهای طبقاتی قرار دهد، بطور دیگر سعی کرد تا القاء شبهه و تزریق شعور کاذب در ذهنیت مردم همچنان به توهم مردم نسبت به حقانیت رژیم کنونی دامن بزند.

در هر حال روند جریاناتی که به نخست وزیر رجائی منتهی شد نشان میدهد که بنی صدر اینبار هم برغم تلاشهای فراوان جناحش - نتوانست در بازی قدرت توفیقی بدست آورد. بنی صدر گفته بود:

"اینکه گفتند ما میثاق بستیم و بعد میثاق را شکستیم این دروغ است، ما هیچوقت میثاقی را که بستیم شکستیم، میثاق هم این نبود که ما با هم نشسته باشیم و گفته باشیم اینقدر سهم شما و اینقدر سهم فلان. یک قرارهایی گذاشتیم برای رعایت شدن که کسی از آن خط اخلاق بیرون نرود همین." (انقلاب اسلامی ۱۸ مرداد ۵۹)

در واقع سخنان بنی صدر حقیقتی است که وارونه بیان شده است. بعبارت دیگر هنگامی میثاق‌ها شکست و اصول اخلاقی بزیر پا گذاشته شد که هر یک از دو جناح کوشید سهم بیشتری بدست آورد. محمدعلی رجائی که همچون همپالکی دیگر خود دکتر حسن حبیبی، که تنها با باز کردن "مرکتاب" و آمدن آیه‌ی لاتفر بوالینا (به زانزدیک نشوید) (جمهوری اسلامی ۱۹ مرداد ۵۹) از نامزدی نخست وزیر چشم پوشیده بسود، در بی‌لیافتی، بی‌هویتی و دست‌نشانگی کم مانند است و تنها نظیرش را میتوان در میان شاهان قاجار یافت، در نخستین مصاحبه‌ی تلویزیونی خود تعریفی از

نگاهی به سیاست آموزشی رژیم

در آستانه گشایش مدارس

فرهنگی نیز همچون سایر زمینه‌ها تداوم نیافته و جهت‌گیری نگیرد، پس از طی مرحله‌ی بحرانی و فروکش کردن شرایط انقلابی به بیراهه می‌رود و بار دیگر به فرهنگ سرمایه‌داری و تنظیم کهن در درون خود اجازه‌ی رشد میدهد زیرا فقدان تلاش آگاهانه در جهت حفظ و گسترش دستاوردهای انقلاب موجب استق‌سراسر عادات کهن در تمام زمینه‌های تولیدی آموزشی و غیره (گرچه با تغییرات ظاهری) میشود.

در جریان انقلاب سیاسی سال ۵۷ شاهد تبلور و شکوفایی حرکت‌شده‌ای و نوآوری‌های خاص در آن مقطع زمانی بودیم. خواست مشارکت‌شده‌ها در ادارای امور در تمام زمینه‌ها و استقبال از تشکیل شوراهای در آن شرایط ویژه از جمله این دستاوردها بود. اما هیات حاکمه بمنابهی ترمزی بر حرکت‌شده‌ها سریعاً اقدام به سرکوب اساسی‌ترین خواست کارگران و زحمتکشان یعنی مشارکت در ادارای امور واحدهای تولیدی و آموزشی و غیره کرد. هیات حاکمه از ابتدا نسبت به مسائل آموزش و پرورش حساسیت بی‌خرج میداد زیرا بدرستی تشخیص داده بود که یکی از مراکز انفجاری آینده همین مدارس خواهند بود. وجود ۸/۶ میلیون دانش‌آموز در شرایط بحران زده‌ی ایران و تامین نیازمندیهای فنی و تربیتی آنها بخودی خود مشکل عظیمی برای رژیم بود چه رسد به اینکه مراکز آموزشی نیز بدلیل موقعیت خود، در دوران قیام و شرایط فعلی اشان بیکی از کانونهای مبارزه‌ی طبقاتی تبدیل شوند. بدون شک رژیم تمام کوششهای خود را بکار بست که از این اتفاق جلوگیری کند. اما در عمل در سال گذشته در این زمینه چندان موفق نبود گرچه در همان زمان نیز برخی اخراج‌ها بویژه در مورد کسانیکه بیرونده‌ی مبارزه با رژیم شاه را داشتند صورت گرفت، و با کشتار خلق‌های کرد و ترکمن تعدادی از معلمین و دانش‌آموزان رزمیده را نیز از پای در آورد. ولی هیات حاکمه در مقابل حرکت‌های دانش‌آموزی در مدارس و پیشرفت چشمگیر مبارزات سیاسی آنها که همگام با تلاش معلمان مترقی و آگاه صورت میگرفت دست بعقب نشینی، تا مقطع حوادث دانشگاهها در خرداد ماه، زد. واضح است که برنامه‌ی سال تحصیلی آینده در ذهنیت عقب مانده و کوچک سردمداران رژیم در حال شکل گرفتن است. برای تحقق اهدافی که هیات حاکمه در نظر داشت اقدامات همه جانبه و متعددی باید صورت میگرفت. طبعاً با قدرت گرفتن جناح خردمد بورژوازی در هیات حاکمه ابتکار عمل بدست نهادهای متعلق باین قشر اجتماعی افتاد. از ابتدای تابستان جهاد سازندگی و انجمنهای اسلامی و مراکز فرهنگی سپاه پاسداران

با نزدیک شدن سال تحصیلی وزارت آموزش و پرورش جمهوری اسلامی به شتاب ارتجاعی خود در جهت باصلاح پاکسازی این وزارتخانه از عناصر "منحرف" افزوده است. در هفته‌های اخیر معلمان مترقی بیشتری اخراج و یا مجبور به استعفا شدند. البته وزارت آموزش و پرورش به اخراج معلمان مترقی اکتفا نکرده و با گرفتن تمهد از اولیای دانش‌آموزان بهنگام ثبت نام، و برخی اقدامات دیگر تلاش مذبحوانه‌ای میکند که قدرت خود را در مراکز آموزشی تثبیت کند. از آنجا که این تغییرات بنام "انقلاب فرهنگی" و بدنیال حمله به دانشگاه در خرداد ماه اخیر رخ میدهد و این امکان هست که توده‌های زحمتکش ما بخاطر رنجی که از تبعیض طبقاتی در زمینه‌ی آموزش و پرورش احساس میکنند، فریب این اقدامات دولت را بخورند، بنابراین ابتدا مفهوم انقلاب فرهنگی را بمنظور افشای جنبه‌ی عوام‌فریبانه‌ی اقدامات جمهوری اسلامی بیان خواهیم کرد.

بر خلاف تصور هیات حاکمه که در پس شعار انقلاب فرهنگی و پاکسازی وزارتخانه‌ها، پرورش نیروهای مترقی و تحمیل فرهنگ ارتجاعی و ضد علمی دوران ما قبل سرمایه‌داری را برنامه‌ریزی میکند، مفهومی که از فرهنگ بطور کلی استنباط میشود، در واقع آن پدیده‌ای است که جوانب مختلف روبنایی اعم از اخلاقیات، سنن، مذهب، نظام آموزشی و... را دربر میگیرد. این مجموعه بشکلی ارگانیک در جهت قدرت‌گیری و استحکام طبقه‌ی حاکم جریان می‌یابد و خود توجیه‌کننده و حافظ روابط تولیدی مسلط در جامعه میگردد. مهمتر آنکه فرهنگ مسلط بر جامعه در ذهن اکثریت توده‌ها جاودانه تلقی میشود و بدین ترتیب دست طبقه‌ی حاکم را در اسلما هر چه بیشتر زحمتکشان باز میگذارد. طبقه‌ی حاکم از طریق ارگانهای تبلیغاتی خود و با استفاده از ناآگاهی نوده‌ها فرهنگ خاص خود را در تمام زمینه‌ها در جامعه رواج میدهد. بدون شک نظریه‌پردازان نظام سرمایه‌داری نیز از این امر مسلم تاریخی که "فرهنگ حاکم بر جامعه فرهنگ طبقات حاکم است" غافل نبوده و بطور سیستماتیک با تدوین برنامه‌های آموزشی مورد نیاز سرمایه‌داران و به اجرا در آوردن آنها، در تداوم بخشیدن باین ناآگاهی مشارکت مستقیم دارند. اما از سوی دیگر هنگامیکه جنبه‌های اجتماعی به یکبار موجودیت نظام حاکم را مورد سؤال قرار داده و از بطن خود توده‌های رزمنده را بشکرت فعال و مستقیم در تمام امور جامعه (در عرصه‌ی سیاسی، سازماندهی تولید، سازماندهی مبارزه) میکشاند، شعور جامعه بطور کلی دچار دگرگونی میشود. ولی چنانچه این حرکت ناگهانی توده‌ها در عرصه‌ی

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان، انقلابی دگر باید

ابتکار عمل را در مورد استخدام و معرفی نورچشمیهای خود برای ادامهی کلاسهای تابستانی تقویتی سوادآموزی در دست گرفتند. جناب رجایی وزیر سابق آموزش و پرورش و نخست وزیر کنونی میگوید:

"من مخالفین سیاسی خود را بعمل دعوت کرده و میکنم و از آنها میخواهم که کمتر اشتقاد کنند و آنگاه معتقدند ما کمتر به مردم خدمت میکنیم بیایند و امکاناتشان را در خدمت مردم قسراسر دهند." (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲۸)

اما ایشان حتما مطلع هستند که برای تدریس در کلاسهای تقویتی و سوادآموزی که در ظاهر از سوی آموزش و پرورش اما در اصل توسط نظریه پردازان "انقلاب فرهنگی" سازمان یافته باید از هفت خوان "اسلام" گذشت تا اجازه تماس با دانش آموزان و سوادآموزان را یافت. گذشتن از این خوانها تنها مختص به کارهای داوطلبانه نیست. از همان ابتدای تابستان طی بخشنامه های مختلف از امرادی که تازه به استخدام آموزش و پرورش درآمده بودند خواسته شد که برای مصاحبه (!) بمراکز مربوطه مراجعه کنند حتی افرادی که از سوی ادارات نواحی آموزش و پرورش برای استخدام معرفی میشدند میبایستی تا شنیدنامه ای انجمن اسلامی مدرسه، کمیته ی پاکسازی ادارات نواحی آموزش و پرورش و انبوع و اقسام سفارنهای دیگر را با خود همراه میبردند. در مقابل افراد یاد شده پرسشنامه ای گذاشته میشد که دقیقاً بدون کم و کاست تفتیش عقاید قرون وسطایی را در ذهن تداعی میکرد، پرسشهایی از قبیل:

- نظرتان را در مورد گروه های چپی بنویسید.
- در مورد مجاهدین چه فکر میکنید؟ آیا التفاضلی نیستند؟
- اقتصاد توحیدی باید بر چه پایه ای استوار باشد؟
- فکر میکنید نوار دکتر آیت واقعیت داشته باشد؟... و غیره

طبیعی است که طفره رفتن از پاسخ بیکی دو سؤال محصل است ولی مجموعه ای این سؤالات با ضافه ی مصاحبه ای نهایی بعلاوه معرفیهای مذکور بالا حره تا حدود زیبایی روتن میسازد طرف "قابل اطمینان" است یا نه؟ بویژه آنکه بهانه ی استخدام این عده به رفع کمیبود معلمان در رشته های فنی بلکه ترویج ایدئولوژی اسلامی و جلوگیری از "انحراف" دانش آموزان است! البته بقول مسئولان آموزش و پرورش "برای تغییر بنیادی مسائل تعلیم و تربیت معلمان دوره های آموزشی و یا سمینارهای ترکیه و بازآموزی انقلاب فرهنگی" نیز در عرض تابستان گذاشته شد. بدون شک این دوره ها نه در خدمت بازآموزی و نوکردن روشهای تدریس بلکه با توجه به برنامه های ارائه شده در جهت مسخ کردن معلمان تشکیل میشود. این دوره ها عمدتاً با همکاری مرکز فرهنگی سپاه پاسداران برگزار شد. گفتنی است که بیسن اداره های آموزش و پرورش در نواحی جنوبی شهر و کمیته ها و مرکز سپاه پاسداران ارتباط بسیار نزدیکی برقرار است که بطور قطع از این ارتباط برای شناسایی دانش آموزان و معلمان فعال سیاسی استفاده میشود.

رژیم جمهوری اسلامی که سخت در صدد تشبیت خود است

دست به هر اقدام سنجیده و نسنجیده ای میزند تا پایه های حکومتی خود را تحکیم بخشد چنانکه در زمینه ی آموزش و پرورش نیز اعلام کرده است که قصد دارد مدارس را دو سره کند، دوره ی شبانه ی هنرستانها را منحل کند، پوشیدن لباس متحدالشکل برای معلمین زن را اجباری کند، از تدریس معلمین زن در دبستانهای پسرانه و معلمین مرد در دبیرستانهای دخترانه جلوگیری بعمل آورد، بدون تغییر کتابهای درسی نظام آموزشی را تغییر دهد، "بخاطر اینکه وعده تین جوانان از بین برده نشود در راهروهای مدارس از چسباندن پوستر جلوگیری کند" (بخشنامه ی آموزش و پرورش ۱۰/۶/۱۳۵۸)، و در نهایت قصد دارد به بهانه ی "انقلاب فرهنگی" تشتت و بی برنامه گی خود را در اقتصاد به حیظه ی فرهنگی نیز منتقل کند سه توده های زحمتکش و کارگران را کاملاً غاصی کرده و آنها را به طغیان بکشاند!

فرزندان زحمتکشان و کارگران بخوبی میدانند که قصد از دوسره کردن مدارس در حالیکه کمیبود ۵۰ هزار معلم بخوبی احساس میشود، و یا انحلال دوره ی شبانه ی هنرستانها از ابداعات رژیم جمهوری اسلامی برای حل بحران بیکاری و "افزایش درآمد دولت" است چرا که بدین ترتیب این فرزندان از امکانات شفلی و تامین مخارج خانواده ی خود محروم میشوند. طبیعتاً جای خالی آنها توسط دیگران پر شده و یا بنحو دیگری جبران میشود. اما آنچه که نصیب خانواده های زحمتکش میشود جز "درد و رنج و فقر" نخواهد بود.

رژیم جمهوری اسلامی بدون برنامه ریزی و بدون در نظر گرفتن امکانات خود مصمم است ترکیب مدارس را کلی بهم ریخته و طبق ضوابطی که بر پایه ی ندانم کاری (!) استوار است از دانش آموزان بر حسب مسطقه ی سکونت ثبت نام بعمل آورد. با توجه به ناخوانایی تعداد مدارس با افزایش جمعیت بویژه در جنوب شهر تهران نمیتوان تنها به مدارس محلی برای بهبود کیفیت آموزش این مناطق اکتفا کرد چه رسد به اینکه تنها راه حل را در تغییر ترکیب دانش آموزان دید. باید گفت علت اصلی این تغییرات نه ارتقای شرایط آموزش زحمتکشان بلکه در اساس قطع ارتباط دانش آموزان با نكديگر در آغاز سال تحصیلی است تا نتوانند تاکتیکهای مبارزاتی خود را سریعاً و همسو بکار ببندند. رژیم میدانند ارتباط دانش آموزان از این رهگذر دچار خلل شده و مدت زمانی برای پا گرفتن حرکت های ویژه ی دانش آموزان طول میکشد. این مدت زمان خود به رژیم فرصت وارد آوردن ضربات بیشتری را میدهد. در ضمن رژیم جمهوری اسلامی با گرفتن تعهد از اولیای دانش آموزان که همراه با قول و وعده ی اعمال کنترل شدید بر دانش آموزان در مدارس است (با خود تشریه، اعلامیه، و اوراق ضالسه ی یگر! بمدرسه نیاورند، تبلیغ نظرات سیاسی خود را نکنند، هرگونه فعالیت فوق برنامه ی خود را زیر نظر معلم پرورشی - بخوانید نماینده ی سپاه پاسداران یا حزب جمهوری اسلامی- انجام دهند با ضافه ی اخراج معلمین مترقی و آگاه در واقع قصد برقراری جو اختناق و سرکوب در جامعه را دارد. درحالی که او جگیری و سابقه ی مبارزاتی دانش آموزان و معلمان مبارز

استخدام مزدور برای ارتش!

استقلال؟!!

"مدت معینی" استخدام میشوند. از این نظر خیال فرماندهان نیز از جنبه‌ی پیوستن این مزدوران به نیروهای انقلابی راحت است، زیرا افرادی جنایت پیشه، قاتل، فاسد، پست که بخاطر پول انسان میکشند، داوطلب انجام اینکار میشوند و روشن است که چنین افرادی راهی بمیان نیروهای انقلابی ندارند.

در گذشته نیز میتوان مثالهایی را در مورد استخدام مزدور عنوان کرد. مثلاً مزدورانی که توسط رژیم قسلی زیمبابوئه برای کشتار مبارزین انقلابی سباه پوست استخدام میشدند. مثال دیگر ارتش انگلستان است که تمامی پرسنل خود را بر اساس داوطلبانه استخدام کرده و با "حقوق مکفی" برای کشتار مبارزین فدائیه و ایرلندی اعزام میکند. چرا راه دور برویم؟ مثال نزدیکتر را میتوان از دوران رژیم شاه زد، زمانیکه سربازان با "حقوق مکفی" و برای "مدت معین" به عمان فرستاده میشدند تا به کمک سلطان فایسوف رفته و تاج و تخت او را از گردن انقلابیون حفظ کنند.

حال تیمسار امریکایی، فلاحی نیز قدم در اینراه برمیدارد و قطعاً دلیل او هم بی شایسته به دلیل فوق نیست. وی تا کی میتواند ارتش را در مفاصل خلق کرد فرار دهد و نگران فروپاشی آن باشد؟ سربازان و درجه دارانی که به گردنشان فرستاده میشوند بدون شک، با خلقی که برای حقوق اولیه یعنی خودمختاری و دموکراسی مبارزه میکنند احساس همبستگی میکنند و غلبت فرارها از ارتش چیزی جز این نیست. کار بجایی رسیده که فرماندهی ارتش در صدد استخدام مزدوران برآمده است تا شاید باین وسیله مدت طولانیتری از نظام سرمایه داری محافظت کند. ولی اگر ارتش شاه توانست جنبش انقلابی را در عمان سرکوب کند (که نتوانست)، اگر امپریالسم انگلستان قادر به سرکوب مبارزین ایرلندی بود (که نیست)، ارتش

روزنامه‌ی جمهوری اسلامی مورخ ۱۹ مرداد تحت عنوان "امام از نیروهای مسلح اظهار رضایت نمودند" فیسراز ملاقات تیمسار شاهنشاهی فلاحی، که در ویتنام نیز بیاری امپریالیسم امریکا شتافته بود، با آیت الله خمینی می‌دهد. بعد از ملاقات فلاحی اظهار داشته است:

"ارتش جمهوری اسلامی ایران آماده است گروه کثیری را بطور داوطلب برای مدت معینی با حقوق مکفی استخدام نماید. داوطلبان میتوانند بمراکز لشکرها مراجعه نمایند که این امر بمنظور تقویت نیروهای ارتش جمهوری اسلامی ایران خواهد بود." استخدام داوطلبان برای مدت معین و با حقوق مکفی، دقیقاً شرایطی است که یک سرباز مزدور در آن حال علت این امر چیست؟

ارتشهایی که بر اساس خدمات اجباری سربازگیری میکنند، معمولاً در برخورد با جنبشهای انقلابی از هم فروپاشیده و تحلیل میروند و هرچه جنبشهای انقلابی بیشتر اوج میگیرند فرار سربازان و پیوستن آنها به نیروی انقلابی نیز افزونتر میشود. نمونه‌ی اینرا در همین کشور خودمان نیز میتوانیم مشاهده کنیم. دردوران قبل از قیام ۲۲ بهمن هرچه نظامهای خیابانی و انجمنها گسترده تر میشد، بر تعداد سربازانی که از ارتش شاهنشاهی فرار میکردند و به مردم میپیوستند افزافه میشد.

علت این امر نیز اینست که سربازان وظیفه علیتی برای کشتن هموطنان خودشان که میتوانند مادر و پدر و خواهر و برادر خودشان نیز باشد نمی بینند. به این دلیل و برای جلوگیری از این مساله بعضی از ارتشهای جهان اقدام به استخدام مزدور میکنند که اولاً "داوطلبان" حاضر به کشتار هستند، ثانیاً اینکار را برای "حقوق مکفی" انجام میدهند و ثالثاً برای هدف مشخص و یا جنگ مشخص مورد نیاز هستند و در نتیجه برای

استقلال اولین جزء شمار "استقلال - آزادی جمهوری اسلامی" بود. نودها ی مردان زحمتکش که فقر، ذلت و بدبختی خود را بدرستی با حاکمیت امپریالیسم عمیق میدیدند، فریاد استقلال برآوردند. حاکمین جدید نیز از این خواست بحق نودها ی مردم آگاه هستند ولی آزادانجامی که خواست و توان برآوردن آن را ندارند سعی میکنند با انواع و اقسام تبلیغات و مدتی هر چند کوتاه مردم را با توهم استقلال سرکوب کنند.

استقلال زعمای قوم را میتوان با رقم ۲۴۰۰۰۰۰ فم کالای وارداتی سال گذشته محک زد. اندکی توجه به اطراف و اکناف و به آنچه مصرف میکنیم میزان استقلال را نشان خواهد داد. از پنبه بلغاری تا روغن هلندی، از رادیوی آلمانی تا گوشت استرالیایی، از جای هندی تا فلهوی سنکا پوری، از مسدود چینی تا قلم امریکایی، از کاغذ اطرینی تا لیوان کُرهای، از اتوبوسها و واحد رومانی تا موتور ژاپنی همه همه گوای "استقلال" ادعایی زعمای قوم است. بدست نگاهی به یک فم آثار از زبان سخنگوی بنادر کشتیرانی بیدارم. وی با کمال اصغار اعلام میدارد که رقم نخلیه کالاها در هفت صدر کشور در ترمه گذشته یک میلیون و ۱۶۷ هزار تن کالا بوده که نسبت به ماه مشابهی سال گذشته ۵۲۱ هزار تن افزایش پیدا کرده (روزنامه‌ی بورس ۱۴ مرداد ۵۹) این رقم در سیر ماه ۵۸ مقدار ۶۴۶ هزار تن بوده یعنی درصد افزایش آن نسبت به سال گذشته ۸۰٪ = $\frac{۵۲۱}{۶۴۶}$ بوده است. آیا باز هم رژیم جمهوری اسلامی ادعای قطع وابستگی را دارد؟ بفرض که چنین باشد چه کسی باور میکند؟ ارقام گویا هستند.

تیمسار فلاحی نیز قافله در به سرکوب مردم خواهد بود.

بحران امپریالیسم آمریکا

انتخابات ریاست جمهوری و مسئله ایران

با اوجگیری کارزار انتخاباتی در آمریکا و مبارزات انتخاباتی شدید بین دو حزب عمده‌ی بورژوازی این کشور، دمکرات و جمهوریخواه، بسیاری از مسائل دیگر تحالشعاع فرار گرفته‌اند. مسأله‌ی ایران که از حدی بیش‌به‌مسأله‌ی عمده‌ی حدال بین نیروهای سیاسی تبدیل شده بود، اکنون منظر میسرود که تا حدود زیادی جای خود را به مسائل دیگر داده است. حتی مسأله‌ی افغانستان که تا دو ماه پیش حساسترین مسأله‌ی سیاسی روز بود، اکنون تحالشعاع مسائل داخلی آمریکا فرار گرفته و حدامل آنکه موضوع عمده رادر معادلات سیاسی انتخاباتی تشکیل میدهد. دلایل این امر را باید اساسا در اوضاع داخلی آمریکا و مشکلات همگان سرمایه‌داری جستجو کرد.

آغاز دهه‌ی ۸۰ مصادف بود با شکل‌گیری بحران شدید اقتصادی در آمریکا که هم مولد بحران سرمایه‌داری جهانی است و هم تاثرات ویژه‌ی خود را بر اوضاع اقتصادی سرمایه‌داری جهانی از قیل قابل پیش‌بینی بود، منتهی نکته‌ی مهمی که امروزه تاثر غرض‌آسیمی فایده‌مانده همه‌ی راه‌حل‌های بورژوازی بحران بحران و برعکس‌وسعت‌یابی بی‌سابقه و تعمیق بحران کنونی است. آمارهای اقتصادی نشان میدهد که طرف‌چند ماه گذشته آهنگ رشد تولید ناخالص ملی در آمریکا مرتباً سیر نزولی پیموده‌است و این نکه خود بیان بارز رکود اقتصادی در این کشور است. توقف و یا کاهش فعالیت‌های تولیدی بویژه در بخش صنایع اتومبیل‌سازی، فولاد و ساختمان از همه چشمگیرتر بوده است. کمپانی عظیم اتومبیل‌سازی کرایسلر که سومین بنگاه تولید اتومبیل آمریکا است علیرغم کمک‌های دولتی تقریباً با ورشکستگی کامل مواجه شده است. از گزارش‌های مختلف چنین برمیآید که وضع انحصارات دیگر در این رشته نیز با گرایش مشابهی روبه‌رو است. در آخرین گزارش‌های اقتصادی، کمپانی جنرال موتورز، بزرگترین کمپانی اتومبیل‌سازی آمریکا و جهان، اعلام کرد که در ادامه‌ی رکود فعالیت‌های تولیدی این شرکت، در سه ماهه‌ی دوم سال ۱۹۸۰، بیش‌از ۵۰۰ میلیون دلار ضرر و زیان داشته است. در هر حال بطور کلی تصویر عمومی اقتصادی در آمریکا نشان میدهد که بخاطر توقف فعالیت‌های اقتصادی و گرایش‌رو به کاهش آن بیکاری عظیمی هر روز، نیروی کار جامعه را مورد محاطره‌ی جدی قرار داده و آنانرا از دور اشتغال به بیرون‌پرتاب میکند. بعنوان مثال فقط در

ماه‌های مه و آوریل حدود ۱/۷ میلیون نفر از نیروی کار ساعل بیکار شدند بطوریکه آخرین گزارشات از رقم بیکاری نا آخر ماه ژوئیه، رقم ۷/۸٪ بیکاری یعنی حدود ۸ میلیون بیکار را نشان میدهند. نکته‌ی مهم در ارتباط با این مسأله فقط قدر مطلق ارقام نشان دهنده‌ی میزان رکودنولیگت و نا درصد بیکاری نیست، بلکه گرایش است که هر چه سریعتر تمام سربانیهای جامعه را در بر میگیرد. در کنار رکود اقتصادی باید به تورم بیسابقه و روبه‌تراسددر این کشور اشاره کرد. در طی ماه‌های گذشته شاخص‌های تورم، صعود مداوم و مهار کسب‌شده‌ی آنرا نشان میدهند بنحوی که هم اکنون شاخص تورم از مرز ۱۲٪ نیز فراتر رفته و فشارهای شدید خود را بر مصرف‌کنندگان و بخصوص قشرهای کم درآمد بخری آشکار میسازد. سیاست‌های پولی ضد تورمی دولت از حمله بالا بردن نرخ بهره تا مرز ۲۰٪ در آمریکا نیز طی ۳ ماه گذشته نه تنها هیچ تأثیری در کاهش آهنگ تورم نداشت بلکه خود موجب تشدید رکود فعالیت‌های اقتصادی و تعمیق بحران موجود گشت. دولت آمریکا بالاخره پس از چند ماه با اتخاذ تدابیر فوق‌العاده نرخ تورم را از ۲۰ به حدود ۱۱٪ کاهش داد تا بلکه از سقوط فعالیت‌های تولیدی و کم‌تدن سرمایه‌گذارها توسط شرکتها جلوگیری کند، لیکن این امر نیز بدون شک بر ابعاد تورم اقتصادی خواهد افزود و بحران تورم - رکود حاضر را عمقتر خواهد کرد.

بحران اقتصادی کنونی آمریکا در آثار بحران امتداد سایر کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی، از جمله انگلستان، فرانسه، ایتالیا و... تاثرات متقابل آنها (بویژه آنکه بازار داخلی آمریکا و انقباض روزافزون آن به رکود فعالیت‌های تولیدی در سایر کشورهای امپریالیستی خواهد افزود) چون بازار داخلی آمریکا بعنوان بزرگترین بازار سرمایه‌داری جهان مثلا در مورد ژاپن بیش‌از یک سوم کل صادرات این کشور را بخود اختصاص میدهد) کل نظام سرمایه‌داری امپریالیستی را در وضعیت محاطره آمیزی قرار داده است که شباهتهای زیاد به بحران بزرگ دهه‌ی ۱۹۳۰ دارد، بحرانی که روز بروز بر ابعاد آن افزوده میشود. این مسأله خود مهمترین مسأله‌ی کشمکش‌های انتخاباتی در آمریکا است. اوضاع فعلی سرمایه‌داری جهان و ناتوانی آلترنا - نیوهای "لیبرال" و "دموکرات" منتسب به جناح‌های معتدل تر سرمایه‌داری، در حل معضلات فوق، خود موجب شده که در سطح سیاسی نیز این جریان‌ها با ناکامی‌های زیادی روبه‌رو

شوند و بجای آنها جناحهای سیاسی محافظه‌کار، فاشیست و جنگ طلب، قدرت گیرند. "محبوبیت" پیدا کردن عنمرفاشیت و ماورا راستی چون "ریگان" در میان رای دهندگان امریکایی و نزول فوق العاده‌ی وجهی سیاسی کارتر "نیمه لیبرال" در طول ماههای اخیر و اصولاً فاشیستی شدن جو سیاسی امریکای بهترین نشانه‌ی انعکاس اوضاع اقتصادی سرمایه‌داری در صحنه‌ی سیاست و بحران لاینحل در این کشور است. در این میان، در سایر کشورهای امپریالیستی نیز با رشد جریان‌های ماورا راست و حاکم شدن جو محافظه‌کارانه و جنگ طلبانه، باین واقعیت که بحران جهانی سرمایه‌داری تبلورات سیاسی خود را بصورت حاکم شدن روحیه‌ی جنگ طلبی و سیز حاکمیت جناحهای جنگ طلب منعکس میکند، میرسیم. اکنون با نامزدی کارتر از طرف حزب دمکرات در امریکا شکست کامل کندی و سیاستهای لیبرال منساخته‌ی او، جدال جناحهای سرمایه‌داری برای کسب قدرت فزونی میگیرد. در حالیکه کارتر با کوششهای اخیر خود سعی در جلب پشتیبانی کارتل نفت و مجتمعهای صنعتی - نظامی میکند، رقیب او رونالد ریگان بمنابهای نماینده‌ی رسمی و آشکار این جناحها، هر روز بیش از پیش موقعیت کارتر را بخطر میاندازد. نتیجه‌ی انتخابات امریکا هر چه باشد، در این واقعیت که سیاست‌های آتی هیئت حاکمه‌ی امریکا چه تحت رهبری ریگان و چه کارتر، سیاستهای خشن مداخله‌گرانه و مشخما بنفع جناحهای نفتی و نظامی امریکا خواهد بود، تغییری نخواهد داد.

روابط ایران و امریکا

چنانچه در بالا توضیح دادیم، مساله‌ی ایران در حال حاضر مساله‌ی مهم و حاد سیاسی امریکا نیست و بنظر میرسد همه‌ی جناحهای سرمایه‌داری باین نتیجه رسیده‌اند که مساله‌ی ایران مساله‌ی عمده‌ی انتخابات نشود. بهر حال مسائل دیگری چون اوضاع اقتصادی، ارتباط رهبری امریکا و متحدینش در اروپا و جریان‌های داخلی از ویژگی و اهمیت خاص برخوردار دارند. اینک بعکس ماههای گذشته مطبوعات، رادیو تلویزیون و سایر رسانه‌های همگانی توجه خود را از ایران به مسائل دیگری معطوف نموده‌اند. حتی مرگ شاه نیز نتوانست جز بعنوان یک مساله‌ی حاشیه‌ای توجه افکار عمومی را به خود جلب کند. البته مساله‌ی گروگانها میتواند هر لحظه مجدداً بعنوان به اهرم تبلیغاتی وارد صحنه‌ی کارزار انتخاباتی شود و باعث شود که هر یک از رقبای دیگری را باین خاطر مورد حمله قرار دهند. لیکن بنظر میرسد که علیرغم حساسیت پاره‌ای از محافل این امر مساله‌ی مهمی را در مقایسه با سایر مسائل تشکیل نمیدهد و لاقلاً در آینده نزدیک نیز نخواهد داد. نکته‌ای که قابل توجه است جمع‌بندی و یا سیاست مشخص هیئت حاکمه‌ی امریکا، درباره‌ی مسائل ایران است. این امر بخصوص امروز از این جهت که در پاره‌ای از محافل سیاسی ایران شایعه‌ی کودتای امریکایی بشدت قوت گرفته و حتی حوادث اخیر در ارتش را

کودتای امریکایی میدانند، قابل بحث است. ما در این ارتباط بذکر چند نکته که برای پیش‌بینی اوضاع آتی و شناخت دقیق‌تر سیاست‌روز امپریالیسم امریکا، میتوانست موثر افتد، بسنده میکنیم. تحلیل دقیق‌تر در سایه‌ی اطلاعات بیشتر امکان پذیر خواهد بود.

۱- بنظر میرسد که امپریالیسم امریکا و سایر متحدین دست‌اول او (اروپای غربی، ژاپن، کانادا) هنوز به جمع‌بندی مشترک و توافق مشخص کامل روی مساله‌ی ایران نرسیده‌اند. بروز اختلافات متعدد بین امریکا و متحدینش در مورد مساله‌ی ایران، نه‌ها همگی کشورهای اروپایی با امریکا در سیاست تحریم اقتصادی ایران (قابل توجه اینکه علیرغم تحریم اقتصادی، انگلستان در طی ۵ ماه اول ۱۹۸۰ نسبت به مدت مشابه در سال ۱۹۷۹، بمیزان بیش از ۲ برابر به ایران کالا صادر کرد. همینطور سایر کشورهای عضو بازار مشترک علیرغم نظاهر به همبستگی با امریکا و شرکت در تحریم اقتصادی از طریق شرکت‌های حمل و نقل انگلیسی مقادیر مننابیهی کالاهای مصرفی و سرمایه‌های به ایران صادر کردند) و همینطور شکل‌گیری بحران اقتصادی در این کشورها موجب شده است که هر یک از کشورهای عمده سرمایه‌داری جهان سیاستهای اقتصادی و نیز مناسبات سیاسی متفاوتی را نسبت به ایران اتخاذ کنند. این امر هنوز بدان معنی نیست که شکاف عمیقی در بلوک امپریالیستی بوجود آمده است، لیکن بدین واقعیت اشاره میکند که در حال حاضر در بین بلوک امپریالیستی هماهنگی سیاسی لازم در مورد مساله‌ی ایران وجود ندارد.

۲-

اوضاع داخلی ایران و شرایط بحرانی و متحول جامعه در کنار بحران سیاسی رژیم و حاد شدن جدال جناحهای هیئت حاکمه برای کسب قدرت بهمراه بحران فزاینده‌ی اقتصادی و رشد نارضایتی مردم از رژیم حاکم، شرایط فوق العاده‌ای را در ایران بوجود آورده است. بهر حال این احتمال را نیز نباید از نظر دور داشت که سوسیال‌دموکراسی اروپا و جناحهای لیبرال و معتدل سرمایه‌داری در امریکا که تاکنون به حکومت‌بندی صدر و تثبیت آن بسیار امیدوار بوده‌اند و در واقع رژیم بنی صدر در میان دریای پر تلاطم سیاست ایران برای آنها نقطه‌ی امیدی بحساب می‌آید، اینک با توجه به وقایع اخیر و حاکمیت رقبا بجای بنی صدر و به یک کلام با توجه به شکست سیاسی بنی صدر در جدال قدرت، توجه سرمایه‌داری جهانی به نقاط دیگری از جمله جناح حاکم (بهشتی و شرکاء) جلب شود. بهمین دلیل بنظر میرسد که طرف توجه‌ی اصلی امریکا در ایران بجای جناح بنی صدر جناح بهشتی باشد. از این جهت باید در آینده باین نکته توجه داشت.

۳-

مساله‌ی ارتش - با وجود تضعیف جناح بنی صدر و شکست او در جدال قدرت، هنوز نمیتوان براین مساله تاکید کرد که شرایط ایران به آنچنان بن‌بستی رسیده است که مداخله‌ی نظامی امریکا را ناگزیر کرده باشد. در این

خصوصاً شورای کودکانی آمریکایی از چند لحاظ مورد سوال قرار می‌گیرد. نخست آنکه ارسن‌سعود نیروی کودتاگر احتمالی در حال حاضر بسیار ضعیف است و تشکیلات هنوز تا بدان حد است که قادر به انهدام رژیم حاضر و سرکوب سباهای آن نیست. گذشته از این هدف کودتا فقط انهدام رژیم حاضر نمی‌تواند باشد بلکه وجود یک آلترناتیو سیاسی که قادر به رهبری جامعه و اداره امور باشد از اجزاء لازم و حتمی یک برنامه کودتایی است. آمریکا در جای حاضر وجود خارجی ندارد. وقایع گذشته و سرو صداهای بلندگوهای رژیم مبنی بر کشف شبکه‌های کودتا و توطئه در ارتش تازه اگر اساساً واقعیت داشته باشد نشان می‌دهد آن نیست که اسب‌های "کودتاگرانه"، همان کودتای امپریالیستی از نوع کودتای ۲۸ مرداد و یا کودتای شیلی است. کودتای امپریالیستی که در سایه جمعیتی و برنامه‌ریزی مشترک امپریالیسم آمریکا و سایر متحدانش انجام شود دارای نشانه‌هایی است که آنرا از "کودتا" و یا "توطئه"ی جناحی سلطنت طلب، و یا هوادار بختیار و غیره در ارتش متمایز می‌کند، و از لحاظ چگونگی برآمده‌ریزی، محاسبات، اجرا با پشتیبانی جهانی و غیره با استگونی طرح هاتفا و تظاهرات اساسی دارد. از جمله هر زمان سبب خواهد در کشوری دسته‌بندی انجام کودتایی توسط عوامل خود بوند، از ماهها قبل از اجرای طرح با تبلیغات وسیعی سعی می‌کند نشان دهد که کودتا برای نجات "آزادی"، "خطر قریب الوقوع کمونیسم در آن کشور"، "صورت‌سحاب مردم" و... بسیار ضروری است. آمریکا در مورد طرح کودتای اخیر ایران واقع نشد. مخلوط کردن این دو مسأله، افشادن در دام تبلیغات رژیم و بدیدن واقعیتها است. یکیکه را نیز اضافه کنیم که در کنار هاهوی سسار تند رهبران رژیم در مورد کشف کودتا، اولاً بسیاری از پرسنل انقلابی ارتش سحابام "جبا آمریکایی" دستگیر شدند و ثانیاً، مسأله "کودتا" سسوان اهرمی در دست جناح حزب جمهوری اسلامی در صصص جناح سنی صدر و سی اعتبار ساختن او که سبب طرفدار ارتش است، موثر افتاد.

بهر چهاااا ارسن در حال حاضر بسیار ضعیف و فاقد قدرت و توانایی لازم برای انجام نقشه‌های آمریکادر در آینده است نباید واقعیتهای دیگر را از نظر دور داشت. تا حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی پس از قیام سسما ماه ۵۷ و نیز با حاکمیت رور افزون جناح حزب جمهوری اسلامی برهبری بهشی طی هفته‌های احصصص، موقبت سرحی از سباهای "انقلاب" از جمله "سیاه" ساداران" سسابهی ناروی سرکوب و مهمربین ارکان مسحم نظامی رژیم، سراز سس حساس و حاصر اهمیت سکرده. در واقع اگر در حال حاضر آقای سنی صدر فاقد قدرت سیاسی، و ارتش مورد توجه او فاقد توانایی لازم برای انجام کودتا است، باید در آینده جناح حاکم آقای بهشی و سبب ساداران بر کنترل او را،

سبب در مد نظر داشت. چون به احتمال بسیار مناسباً و روابط این نیروها با آمریکا در آینده می‌تواند تضمین اجرایی سیاست آمریکا در ایران باشد.

۴- نقش آیت‌الله خمینی - مسأله مهم دیگری که باید در هر ارزیابی سیاسی در مورد ایران بدان توجه داشت نقش آقای خمینی است. هر چند که در اثر ناراضیتهای عمومی، رژیم حاکم هر دم بیش از پیش پایه‌های توده‌ای خود را از دست می‌دهد و نیز با آن که بعلت بحرانی سیاسی دولت جمهوری اسلامی بطرز بیسابقه‌ای دچار بی‌ثباتی شده است لیکن نباید از نظر دور داشت که خمینی بعنوان حلقه‌ی مرکزی کل رژیم در دو زمینه نقش تعیین کننده دارد. در وحله اول وجود خمینی و حضور نسبتاً فعال او در صحنه‌ی سیاسی باعث شده است که رژیم علیرغم تضادهای درونی اش هنوز پایرجا بماند. علیرضا امر را باید کماکان در نقش مرکزی آقای خمینی در مرتبط نگاهداشتن جناحها و جلوگیری از انفجار سیاسی در داخل هیئت حاکمه جستجو کرد. در وحله دوم نقش خمینی بعلت وجهه سیاسی گذشته‌ی او و ادامه‌ی نوهم توده‌ها و... هنوز عامل مهمی در بسیج سیاسی بخشهایی از مردم و بحرکت در آوردن آنها بدین برنامه‌های سیاسی رژیم است. وجود خمینی باعث میشود که توده‌های به میدان آمده از لحاظ سیاسی، بسیج و سهیح شوند و تا چند صباحی دیگر عمر رژیم حاکم را طولانی تر کنند. پس میتوان منطقاً اینطور نتیجه گرفت که برنامه‌ها و حرکت‌های سیاسی آمریکا در آینده بی‌رابطه با نقش خمینی در صحنه‌ی سیاسی ایران و موقبت وی در میان توده‌ها نخواهد بود. تعبیرت دیگر تا زمانی که خمینی در صحنه‌ی سیاسی ایران نقش مهمی را ایفا میکند دست زدن بهر حرکت نظامی از جانب امپریالیسم آمریکا تنها یک ریسک سیاسی است که حتی مسواند سسجدهی عکس داشته باشد و بهمین دلیل بنظر می‌رسد که آمریکا با توجه به تمام تجربیات گذشته در حال حاضر سسازیه بذرش چنین ریسکی داشته باشد.

بدیلهای آینده

اوضاع سیاسی ایران و تعیین جهت آن در حال حاضر بعلت فقدان آلترناتیوهای سیاسی مترقی و غیر مترقی در مقابل رژیم و نشب و ضعف جبا از بسیاری جهات غیر قابل سسنبی است. نیروها و سرمایه‌داری "لیبرال" بهمین سوال ضعیف، غیر متسکل و از لحاظ سیاسی بی اعتبار ندهاند. ارتش قادر به انجام نقشی که همه‌ی ارتشهای ارتجاعی در موائج ضروری و ترابیط فوق العاده بمعصده میگیرند (کودتای نظامی و حاکمیت سیاسی متعاقب آن) نیست. رژیم حاکم کر چه سسار معبفاست لیکن بدلائل مختلف (از جمله نوهم توده‌ها، رجزه خمینی...) هنوز از با سسافتاده است. نیروهای فوق ارتجاعی سلطنت طلب نیز

انتخاب نخست وزیر ...

نحوه تفکر و علمش بدست داد که به اندازه‌ی کافی روشنگر است. بنی صدر پیش از این، رجائی را این چنین توصیف کرده بود:

"آقای رجائی حرف را می‌شنود، اما آنچه را که خودش می‌خواهد میکند و درم اینک که اطلاعاتی از امور کشور ندارد." (روزنامه‌ی انقلاب اسلامی ۱۸ مرداد ۵۹)

رجائی در گفتگوی تلویزیونی خود گفت:

"در دوسه کلمه خودم را این چنین معرفی میکنم من مقلد امامم، فرزند مجلس و برادر رئیس جمهور هستم."

(اخبار تلویزیون دوشنبه ۲۵ مرداد ۵۹)

روزنامه‌ی جمهوری اسلامی در فردای عید فطر (چهارشنبه ۲۲ مرداد) تعریف نخست وزیر را "ساده و بی پروا" خواند:

"ایشان قبل از آنکه روی واژه‌ی "رهبری" که بیشتر معنای سیاسی از آن مستفاد میگردد تکیه کنند بر یک نهاد امیل شیعی، یعنی اصل تقلید تکیه کردند که معنایی بی‌طرفانه از تمکین در مقابل یک رهبر سیاسی را دربردارد." (همان مأخذ تأکید زماست)

درواقع هر چند حزب جمهوری اسلامی توفیق نیافت تا نامزد مورد علاقه‌ی خود، جلال الدین فارسی را بر مسند نخست وزیری

بنشانند لیکن رجائی با ساخت شخصیتی خود (اگر اساساً شخصیتی در بین باشد!) به حد کفایت خیال حزب را از جهت اجرای لوایح مختلف قوه‌ی فائوتکداری بوسیله‌ی هیات دولت آتوده کرد. رجائی، دبیر سابق دبیرستانهای تهران که بنا به گفته‌ی همکاران و شاگردانش در گذشته حتی از اداره‌ی یک کلاس درس فقه عاجز بوده، کسی است که مقلد امام است حرف را می‌شنود، فرزند مجلس و برادر رئیس جمهور است، اما آنچه که خود می‌خواهد (یا روشن تر آنچه امام، مجلس و حزب جمهوری اسلامی می‌خواهند) میکند و اطلاعاتی از امور کشور ندارد. البته در این نکته‌ی اخیر نمایی دولت مردان رژیم مشترکند. از سوی دیگر بنی صدر برای گریز از سرنوشت مقدر نرفند جدیدی بکار بست و در نامه‌ی خود بمجلس شورای اسلامی بر خلاف نص قانون اساسی (کذا) رای نماییل را مقدم بر معرفی نخست وزیر آورد و از این راه بسا طرافت خاصی (و شاید برای ضبط در تاریخ!) عدم نماییل خود را به نخست وزیری رجائی اعلام داشت.

در هر حال چنان که گفته شد با او حکبری میسازرت طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان، تضادهای جناحهای حاکمیت کمونی (که از حل کوچکتری مسائل که با آن دست به گریبان است عاجز است) عربان تر از پیش خود نمائی خواهد کرد. روند تشکیل دولت و گزینش نخست وزیر شاهد روشن این مدعاست.

بحران امپریالیسم ...

علیرغم سر و صدای بیش از حدشان در خارج از کشور، فاند نیرو، امکانات و پایهی نوده‌ای لازم در داخل برای سامط کردن رژیم حاکم و در دست گرفتن قدرت هستند. تحت چنین شرایطی و با توجه به عدم هماهنگی سیاسی و اختلافهای موجود بین کشورهای بلوک امپریالیستی در مورد مسائله‌ی ایران، بعید بنظر میرسد که اوضاع سیاسی ایران طی ماههای آتی با تغییرات رادیکال و اساسی روبرو شود. بنا مانیکه آلتریاتو سیاسی جدی با پایه‌ی نوده‌ای در مقابل رژیم وجود نداشته باشد و یا تا زمانیکه آن نیروی کودتا گر امپریالیستی که قادر به اهدام رژیم و در دست گرفتن قدرت باشد موجود نیاید، رژیم حاضر با وجود بی اعتباری سیاسی و ادا مه‌ی بحران اقتصادی، کماکان بر سر قدرت باقی خواهد ماند. در این زمینه اوضاع لبنان میتواند بعنوان یک تجربه مورد توجه قرار گیرد. گرچه طبیعی است که تجربه‌ی لبنان عیناً در ایران بساده نخواهد شد لیکن بررسی اوضاع جامعه‌ای که با وجود حاکمیت صعب سیاسی، هیچیک از نیروهای ایزیسون آن بعلت عدم نفوذ لازم قادر به کسب قدرت و اداره‌ی امور جامعه نیستند، بعنوان سدا، یک بررسی میتواند سودمند باشد.

بنظر میرسد که اوضاع سیاسی ایران حتی در صورت پیروزی ریکان در امریکا تغییرات چندانی نخواهد کرد.

رفقای هوادار!

هموطنان مبارز!

سازمان ما برای پیشبرد برنامه‌های مبارزاتی خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی شما دارد. کمکهای مالی خود را از هر طریق که میسواند بسما برسانید.

با توجه به خفقان سیاسی حاکم بر جامعه، بخش‌هایی در تیراژ وسیع ممکن نیست. باین دلیل ضروری است که رفقای هوادار در تکثیر و پخش بخشی با همدهی مطالب را هائی بکوشند.

توضیح

مقالات بی امضاء نشریه‌ی رهایی ممکن کننده‌ی نظر عمومی سازمان وحدت کمونیستی است. ما بر مقالات که با امضاء منتشر میشوند با آنکه از حیثیه‌ی کلی منطق با نظرات سازمان همسند، معهودا مینوانند در باره‌ی از جزئیات مطابق نظر همدهی اعضاء آن بنیاشند.

سیر مشر و عه‌طلبی در ایران

قسمت اول: چشم‌انداز سیاه *

و - رازی

خواهند کرد، کمونیستها هستند. کسانی که فریب‌شمارهای عد تا یک‌غاز نظیر "اسلام، حامی مستضعفان"، "عدل و قسط اسلامی" و چرندیات نظیر اینها را نخواهند خورد، کمونیست‌ها هستند (خوشبختانه در این فاصله‌ی کوتاه یکسال ونیم از عمر جمهوری اسلامی، درست در مقطعی که بعضی از نیروهای باصلاح کمونیست، پس از یک دوره‌ی طولانی زیک‌زاک رفتن و سرکبیج گرفتن و بهت زدگی، و بالاخره خائفانه به سازش و تسلیم‌ن در داده‌اند، میلیونها کارگر و زحمتکش‌شهری و روستایی، باین نتیجه رسیده‌اند که تمام وعده‌های رژیم جمهوری اسلامی دروغی بیش نبود و بر خلاف آنچه ادعاها و عوامفریبی، جمهوری اسلامی قادر به حل هیچیک از مسائل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی جامعه نیست). در این شرایط، حملات مداوم و جنون‌آسای رژیم به کمونیستها - کاملاً طبیعی است و اگر غیر از این میشد مایه‌ی تعجب بود. اما چرا جمهوری اسلامی پس از یورش‌های وحشیانه به نیروهای دموکرات (مجاهدین خلق)، نوک حمله را به صدق و مصدقیهای راستین و دروغین یا ملی‌گرایان متوجه کرده است و حتی وقاحت را بجایی رسانده که در بلندگوهای تبلیغاتی خود با بیشرمی تمام، به قهرمانان محبوب جنبش مردمی و دموکراتیک مشروطه نظیر ستارخان‌ها دشنام میدهد؟

مادر این مقاله میکوشم ضمن ریشه‌یابی علل و انگیزه‌های اینگونه شیوه‌های هذیان‌آلود، به سؤال شخص فوق نیز به اختصار پاسخ دهم.

★★★★★★★★★★★★

قیام شکوهمند خلقهای ایران در بهمن ۵۷ علیه استبداد خاندان پهلوی و استثمار امپریالیسم، یک جنبش بی‌مقدمه و ناگهانی نبود که در یکی دو سال اخیر (و یا بقول حاکمان جدید، از ۱۵ خرداد ۴۲) آغاز شده باشد. جنبش ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی بهمن ماه ۵۷ توده‌ها، ریشه در تاریخ و در مبارزات صد ساله‌ی اخیر مردم کشورمان دارد. جنبش تنباکو، جنبش مشروطیت و جنبش ملی‌گرا، جنبش صنعت نفت، هر سه، حمله‌ی ضد استبدادی و ضد استعماری و ضد امپریالیستی داشته‌اند. این هر سه جنبش شکست خوردند و با شکست هر یک از آنها، امپریالیسم، صدمات وارده را سریعاً ترمیم و موقعیت خود را مجدداً تحکیم کرد. استبداد و بهمه‌راه آن، استثمار از نو بمیدان آمدند.

همان نیروهای سلطه‌جو و واپس‌گراشی که امروزه میروند تمام دستاوردهای چهارمین جنبش ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری خلقهای ایران را، در پیش چشمهای بیش از پیش

از اولین روزهایی که بدنیال قیام خونین فرزندان روح و کار، رژیم شاه، این مظهر ظلم و وحشیکری و استعمار سرامه‌بیزر کشیده شد، کسانی با توجه به ضعف جنبش اسلامی، بر کرده‌ی توهم توده‌ها سوار شدند که در عمر خود هرگز نبکار نداده و باین ناآگاهی توده‌ها، همواره از دسترنج زحمتکشان بعدیه کرده و فریب‌ده بودند. از همان روزهای اول، حمله به کمونیستها، توسط این عناصر بنسبت آغاز شد. رندان، شکنجه و کشتار کارگران، دهقانان، خلقها، نیروهای دموکرات و انقلابی، روز بروز نددت گرفت. رژیم جمهوری اسلامی، تمام حماقتها و بی‌لباقتی‌های خود را بکردن کمونیستها گذاشت. تا آنجا که عبارت آیت‌الله خمینی که: "کمونیستها خرمنهای مردم را با آتش میکشند" از شدت تکرار، بصورت یک لطفیه‌ی سیاسی در آمد. مدت‌ها، تمام شرورها علیه سردمداران رژیم را بکردن کمونیستها انداختند، در رایو و تلویزیون و در راهپیمایی‌ها چه عوامفریبی که نکردند. در روز کشته‌شدن آیت‌الله مطهری، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی - این عضو برجسته‌ی سلسله مراتب روحانیت - در حضور آیت‌الله خمینی - این "رهبر مبارزه‌ی ضد امپریالیستی" - به ستایش از امریکا پرداخت تا بخیال خود به کمونیستها سرکوفت بزند:

"بیچاره‌ها، شما چه میکنید، اگر امریکا به چین و شوروی شما گندم ندهد، از گرسنگی میمیرند."

هاشمی رفسنجانی، در اظهار این عبارت علاوه بر بیسوادی و جهالت، ماهیت طبقاتی خود را نیز بعنوان یک سرمایه‌دار، به نمایش گذاشت. جالب‌ترینکه حجت‌الاسلام عا مدانه فراموش کرد که همان وقت اضافه کند: حدود ۹۰ درصد از گندم و ۸۰ درصد برونج مصرفی مردم در جمهوری اسلامی هنوز از امریکا وارد میشود. حملات تبلیغاتی روزانه‌ی حجت‌الاسلام‌ها و آیت‌الله‌های ریز و درشت، از رادیو و تلویزیون و روزنامه‌های وابسته، به کمونیستها برای ما چیز شگفت‌آوری نیست. آنها بخوبی میدانند تنها نیرویی که علیه فشار و خفقان و سرکوب و کشتار، لحظه‌ای از مبارزه علیه ستم طبقاتی باز نخواهند ایستاد و نوکران سر سپرده و محلل‌های امپریالیسم را در زیر هر نقاب و در هر لباسی که ظاهر شوند، خواهند شناخت و مسج عوامفریبان و دشمنان طبقاتی زحمتکشان را باز

* - این سلسله مقالات بمناسبت بزرگداشت سالگرد جنبش مشروطه تهیه شده بود، ولی بعلت تراکم مطالب انتشار آنها مدتی به تاخیر افتاد.

کشوده‌ی مردم، بکسر بر باد دهند، در شکست جنبش اول ودی نقش قاطع و در شکست جنبش سوم، نقش قابل توجهی داشته‌اند. تجربیات تاریخی و بررسی علمی علل و عوامل شکست جنبش قبلی، برای زحمتکشان جامعه و نیروهای انقلابی و آگاه از هم اکنون می‌تواند درس عبرتی باشد. ما در این مقاله، به نقش قاطع و برجسته‌ی روحانیون در شکست این جنبش اشاراتی کرده و رد می‌نویسم زیرا که بررسی همدجانبه این امر و ارائه‌ی اسناد و مدارک تاریخی موجود در این زمینه و تحلیل آنها، محتاج به نوشتن کتابهاست. گر چه در خلال نوشته‌های متعدد بطور مسند به نفس روحانیون در شکست جنبش قبلی، بکرات تاکید شده است و بی‌شک بر خورد علمی و تحلیل طبقاتی در این زمینه حائز است.

حاکمان جدید اگر امروز می‌توانند اسناد و مدارک موجود در ساواک در مورد آخوندهای ساواکی و درباری، که بسیاری از آنها اکنون در راس امورند، را بدلایلی که اکنون کم و بیش برای همه زوئی است، مخفی کنند و لایق لاف در مورد سه جنبش ضد استبدادی و ضد امپریالیستی قبلی، آنچنان اسناد و مدارک افشاگرانه و انکار ناپذیر در این زمینه فراوان است که می‌توان کتابها نوشت. در مورد جنبش اخیر نیز خیال حضرات را از یک بابت راحت کنیم: آقایان بدانند که علیرغم قرنیها ممارست در سرب مردم؛ علیرغم تمام زینگیها در پنهانکاری و پرده پوشی و انواع و اقسام "کلاه‌های شرعی"؛ علیرغم از بین بردن احتمالی اسناد ساواک در مورد بسیاری از فدرمندان حدی؛ علیرغم محاکمه در اتاقهای در بسته و اعدام عجولانه‌ی مزدورانی نظیر نصیری ها، مقدم‌ها، هویداها... که می‌توانستند پته‌ی بسیاری از حاکمان کنونی را بر روی آب بریزند؛ علیرغم همکاری مشترک آخوندهای ارتجاعی و نوکرهای مسلمان (معمم یا مکلان) انگلیس و امریکایی فاشیستهای افغانی الاصل ایرانی و فائادزهای ابرایی الاصل لبنانی و غیره و غیره... می‌توانستند سر تاریخ را کسلاه بگذارند.

تحالوای ادیان، عموماً از فزون وسطی بایستلسرف، سدهای قراوانی در مقابل تکامل حوامع بر پا شده است - که همه بلااستثناء در هم نکتسه شدند. شوکراسی (حکومت روحانیون) هر جا که موجود آمد، خاطرات تلخ و هولناکی در وجدان اجتماعی جامعه بر جا گذاشت. اروپائیان که تجربه‌ی امروزی ما را در چند قرن پیش به بهایی بساز گزاف برداخته‌اند هنوز پس از سه چهار قرن، از یادآوری دوره‌ی تعیش عقاید و جنایات وحشتناک رهبران کلیسا، لرزه بر اندامشان می‌افتد.

در تاریخ یکصد ساله‌ی اخیر، دو کوشش جدی برای ایجاد شوکراسی در ایران بعمل آمد که هر دو با شکست مواجه شده‌اند: سیدجمال الدین، در زمان ناصرالدین شاه، بیاری امپریالیسم انگلیس (سیدجمال الدین عضو فراماسونری انگلیس بود و تقاضای عضویتش بظ و امضاء خود او در دست است) کوشید که "حکومت اسلامی" با شرکت مصر و ایران و

عثمانی بوجود آورد، خدیو مصر، پادشاه ایران یا سلطان عثمانی، خلیفه‌ی حکومت اسلامی باشد. در زمان مشروطیت نیز شیخ فضل الله نوری^(۱) حکومت مشروطه را در مقابل حکومت مشروطه علم کرد و اصل دوم قانون اساسی سابق (که سه هیجوت سمورد اجرا در نیامد و بحکم قانون تکامل جامعه، نمی‌توانست بمورد اجرا در آید)، بر اثر باعتراف بهاییان عقب این سخ بیاعت مریخ - که در همین مقاله به گونه‌ها - بی از بولته‌ها و جنایات ستمار او اتاره خواهیم کرد - در مجلس اول تصویب رسید.

اسناد و مدارک انکار ناپذیر تاریخی بحوسی انتساب منکسد که روحانیان در جنبشهایی که رهبری آنرا در دست داشتند است (حسن تنباکو، و دوره‌ی اول جنبش مشروطیت، ۱۹۰۸ - ۱۹۰۵) همواره حواسهای ضد امپریالیستی بوده‌ها را وحده - المصالحه فرار داده، به بوده‌ها حساب کرده و علنی - منافع آنها با امپریالیسم کنار آمده است.

میرزا حسن سراری، رهبر "تاریخ ناپذیر" جنبش ناپذیر که فتوای تحریم را سخت‌نار شدند بحار امضاء کرده‌علیرغم مقاومت پنهانانه‌ی بوده‌ها در سراسر ایران علیه بیروه‌های سرکوبگر شاه و علیرغم آمادگی کامل مردم برای بسدادوم جنبش و مبارزه علیه استبداد شاه و استعمار انگلیسی، همیشه حواسهای ضد روحانیت در ساسن مجدد "حقوق" از دست رفته‌ها، بر آورده شد با ناصرالدین شاه و استعمار انگلیس سازش کرد و کوسد دست در دست شاه، صدراعظم و روحانیون، بوده‌ها را رام و آرام کند. نتیجه آنکه حیر لعو قرار داد تنباکو، هیچیک از منافع عظیم استعمار انگلیس در ایران (که فرار داد تنباکو جز باجگیری از آنرا تکمیل میداد)، نظم‌های وارد نیامد. استبداد و استعمار با همان شدت و حشوت گذشته، ادامه یافت.

از بعضی معین کننده‌ی شرایط اقتصادی، احما عسری، سیاسی جامعه در پیدایش جنبش مشروطه که بکدرسم، بر اساس اسناد و مدارک موجود، امپریالیسم انگلیس - بدلائل و با انگیزه‌هایی که در اینجا فرصت طرح و ارائه‌ی آنها نیست - در شکل گیری جنبش مشروطیت از طریق عمال خود نظیر سید عبدالله بهبهانی نقش اساسی داشت و بطور مسقیم و غیر مسقیم در آن تأثیر گذاشت. در مرحله‌ی اول جنبش مشروطه طبیب (۱۹۰۵-۱۹۰۸)، رهبری جنبش دست دو روحانی عالیرتبه (سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبائی) بود. سید محمد طباطبائی که مردی خوش قلب ولی ساده لوح بود، در رهبری جنبش عملاً نقش درجه‌ی دوم داشت. رهبر واقعی مرحله‌ی اول جنبش مشروطیت (۱۹۰۵-۱۹۰۸)، سیدعبدالله بهبهانی بود که از مهره‌های امپریالیسم انگلیس سمار میرفت (اتفاقاً بعضی از گروههای مذهبی در چند سال پیش از ما تندتر رفتند و بهبهانی را مستقیماً "نوکر انگلیس" خوانده‌اند و بروی ماجرای رشوه‌خواری‌های او، که قبلاً بارها توسط محققان عنوان شده بود، تاکید کرده‌اند^(۲)). سیدعبدالله بهبهانی که با گرفتن رشوه از انگلستان در جنبش تنباکو شرکت نکرده و حتی فتوای میرزا حسن شیرازی، بزرگترین مرجع تقلید وقت، در مورد تحریم مصرف تنباکو را به بهانه اینکه

"من مجتهدم نه مقلد" قبول نکرده بود یکمرتبه چند سال بعد، در راس جنبش ضد استبدادی و ضد امپریالیستی (علیه امپریالیسم روسیه تزاری، امپریالیسم حاکم در این مقطع در ایران) قرار میگیرد. روحانیون فرصت طلب، ملایان در کنج خانه به "عبادت" نشسته، کاسه لیسان درباری کم کم در جنبش شرکت کردند تا از این نمذ کلاهی برای خود تهیه بیینند. حتی مرتجع کشیف و رشوه خوار معروفی نظیر شیخ فضل الله، که گمان میکرد با هواداری از مشروطیت میتواند در عیای خود جیب گشادی بدوزد، در آغاز با آن همراه بود. اما توده ها، مثل همیشه و مثل قیام بهمن ۵۷، محاسبات امپریالیسم و ارتجاع را در هم میریزند و خوابهای طلائی را به کابوس مخوف مبدل میکنند، و بطرف کسانیکه فقط کمی "باران" میخواهند، سیل روانه میازند. امپریالیسم روسیه تزاری و انگلستان، از ورود بیش از پیش نیروهای توده ای و انقلابی در صحنه مبارزه و خارج شدن رهبری از دست روحانیون، متوحش شدند. توطئه های امپریالیسم روسیه تزاری و ارتجاع داخلی (شیخ فضل الله) و استبداد محمدعلی ناهی در به توپ بستن مجلس نورای ملی، کنسار آزادیخواهان با محاصره ی سیزده ماهه و مقاومت فه رمانانای مردم تیریز، با شکست مواجه شد. از زمان امضاء قرارداد خائشانسه ای امپریالیسم روسیه تزاری و انگلستان و تقسیم ایران بدو منطقه نفوذ روسیه و انگلیس، صفا انقلاب و ضد انقلاب، دیگر مشخصه بود. رهبری مبارزه از دست روحانیت خارج شد. آن بحس کوچکی از روحانیت که در دوره اول مبارزه شرکت داشت خود را کارکنید و "بیطرف" ماند ولی بخش عمده ی روحانیت با فتوادلها و درباریان و امپریالیستها همدست شده و بد حسس دموکراتیک و ضد امپریالیستی مشروطیت حساب کرد.

در حران حسس ملی بدن صعنت نفت نیز با همین وضع مواجهیم. با این معاف که اسنار رهبری حسس در دست روحانیون بود. آنا بهمین دلیل حسس که اکثریت مرتبه اعاق روحانیون در حسس شرکت کرده و "بیطرف" ماندند؟ فقط گروه کوچکی از روحانیون رهبری آید. الله کاسایی، در آغاز جنبش با آن همراه شد. در اینجا با اسناد به کدسه سئوالی مطرح میشود: آنا همین گروه کوچک نیز در حسس شرکت کرد تا در لحظه ی حساس آنرا از درون مللای کند؟ باین سئوال تاریخ جواب خواهد داد. ولی آنچه تاریخ باکسون بآن جواب داده اینست که: این گروه کوچک سیر در اوج مبارزه ی ضد امپریالیستی توده ها علیه امپریالیسم انگلستان، در حساسترین لحظات تاریخ جنبش، به سها کنار رفت بلکه علیه آن به توطئه سه پرداخت. کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد، شمراه اشتباهات بزرگ دکتر مدق، خیانت رهبری حزب توده و افرادی نظیر ملکی، بقائی، آیت الله کاشانی (۳) حسس قنات آبادی و توطئه ی مزدورانی نظیر زاهدی، نصیری، طبیب رضائی (۴) و شعبان بی مخ بود. در اینجا بدنست چند سئوال مطرح شود: چرا در زمان جنبش ضد امپریالیستی مردم ایران علیه امپریالیسم

انگلیس نامی از خمینی، این "رهبر جنبش ضد امپریالیستی" امروز بچشم نمیخورد؟ خمینی در آن ایام پناه و چند سال از سنش میگذشت و در سنینی بود که موضع نگرفتن خود نوعی موضعگیری بود آنهم در دوره ای که نوجوانان ۱۴، ۱۳ ساله در جنبش شرکت فعال داشتند. چطور هیچ جا کمترین نشانه ای از او نیست؟ چرا در تمام بیوگرافیهای ایشان (جز آن اعلامیه ی کذابی که گویا علیه رضاخان مادر کرده اند) تا بهمن ماه ۴۱، هیچ فعالیت سیاسی از جانب او بچشم نمیخورد؟ دقیقا چرا از بهمن ۴۱؟ چرا هیچیک از آیات عظام از جمله آیت الله خمینی، پس از کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد، علیه آن یک کلام بیان نفرمودند و حتی یک اعلامیه ی چند سطری صادر نکردند؟ در بیوگرافی آقای خمینی، از جمله در بیوگرافی یاد شده، آمده است که آیت الله بروجردی در کلیه ی امور بویزه در امور سیاسی همواره با آیت الله خمینی مشورت میکرد و جز با ملاحظه ی او تصمیمی نمیگرفت. پس در اینجا حال میتوان پرسید که: پس از کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد و بازگشت شاه به ایران، پیام تریک آیت الله بروجردی به شاه آیا با مشورت و ملاحظه ی آیت الله خمینی ارسال شده است؟ این سئوال را میتوان همچنان ادامه داد و آنرا بد رویدادهای گذشته نزدیک و امروز کشاند....

و امروز این سئوال مهم را باید عنوان کرد: آیا با توجه به خیانت روحانیون در سه جنبش ضد استبدادی و ضد امپریالیستی توده ها، آیا روند کار در چهارمین جنبش متفاوت خواهد بود. بنظر ما جواب منفی است. میلیونها نفر از توده ها باین نتیجه رسیده اند و میلیونها نفر از توده ها که هنوز توهم خود را نسبت به رژیم از دست داده اند، باین نتیجه ی حسی خواهند رسید.

★★★★★★★★★★★★★★

ما هیچوقت، چه دیروز، در اوج توهم توده ها و چه امروز، در توهم زدایی سریع و مداوم توده ها، ذره ای به امکان سوسی و بقای "جمهوری اسلامی" عقیده نداشتیم و بعنوان کمونیست به دولت ماورای طبقات اعتقاد داریم و به خرده بورواری (چسنی، چه غیرسنی و چه رادیکال) را واقعاً انقلابی میدانیم. روحانیون هماسطوریکه در گذشته، بارها به یاری طبقات ستمگر جوامع ما قبل سرمایه داری شتافته بودند (درخول تک مرر اخیر نیز، بطوریکه قبلا اشاره کرده ایم، سه بار در حساسترین موقعیتها، امپریالیسم را نجسات دادند)، امروز نیز میتوانند علیرغم شعارهای دهن پر کن و عوام فریبانه، امپریالیسم و سرمایه داری را یاری دهند. استقرار "جامعه ی مددرد اسلامی" بیشتر بیک شوخی شهابت دارد. اگر قبول داریم که ایران در رژیم خمینی - با توجه به قانون اساسی و عملکرد جمهوری اسلامی در یکسال و نیم گذشته - همچنان یک نظام سرمایه داری است، توده ی وجودی ندارد که زیر بنا، دیر یا زود، پوسته ی مصنوعی روبنارا خواهد ترکاند و مناسباتی کاملاً منطبق با زیر بنای جامعه ی سرمایه داری را بر پا خواهد داشت (وعکس این قضیه هرگز صادق نیست)، و تمام رویاهای آقای خمینی در استقرار

نگاهی به سیاست ...

در عرض سال گذشته نوید شکست برنامه های رژیم جمهوری اسلامی را با خود به همراه دارد.

سردمداران رژیم جمهوری اسلامی و توده های زحمتکش نیز میدانند که در جایی که داشتن فرهنگ و استفاده از امکانات آموزشی یک امتیاز محسوب میشود، در جایی که حتی با هوشترین و شایسته ترین کودکان طبقه کارگر و توده های زحمتکش راه بمدارس مجهز ندارند، در جایی که در دبیرستانها و مراکز آموزش عالی و سایر امکانات رفاهی و تربیتی تنها روی کودکان و جوانان طبقات حاکم جامعه باز است، در جایی که فرزندان توده های ستمدیده از حقوق ابتدایی خود محروم اند و در نهایت بخشی از خوشبخت ترین آنها بنا بر اجبار شرایط اقتصادی - اجتماعی و تقسیم کار نظام سرمایه داری به مدارس حرفه ای و فنی راه می یابند و در جایی که فقدان امکانات تربیتی، آموزشی، و فرهنگی گوناگون و پیشرفته برای بخش عظیمی از افراد زحمتکش جامعه ارتش ذخیره ی کارگران را بطور دائمی در اختیار سرمایه داران قرار میدهد، محبت از "تغییر بنیادین - نظام آموزشی و پاکسازی" بدون از بین بردن زمینه های تمایز طبقاتی جز عوامفریبی نیست.

در شرایط مشخص ایران نظیر هر جامعه ی بحران زده ۴۰ ساله ی اساسی نظام حاکم در ارتباط با نظام آموزشی، اصلاح این نظام ولی در خدمت استحکام مناسبات سرمایه داری، در جهت بالا بردن سطح بازدهی کار و در جهت افزایش آهنگ انباشت سرمایه بنفع سرمایه داران است. در چنین شرایطی مساله ی نظام آموزش، مساله ی فقدان برنامه ی درسی نیست بلکه مساله ی آدمهاست، آن هم نه آدمهایی که خود معلم بالفعل هستند بلکه مجموعه ی اجتماعی پیچیده ای که معلمان در حال حاضر نمایانگر آن هستند. اگر اکنون "تغییر بنیادین نظام آموزشی و پاکسازی" اخراج معلمان مترقی را به ارمغان می آورد، بدان خاطر است که سردمداران رژیم نه قصد و نه توان پیشبرد آنچنان تغییراتی را دارند که به یکباره و بطور قطعی فرهنگ جامعه را در جهت منافع زحمتکشان یعنی در جهت نابودی فرهنگ امپریالیستی در جهت تأثیرگذاری بر سر تقسیم کار، در جهت تربیت سیاسی و دادن آگاهی به زحمتکشان، دگرگون کند. رژیم جمهوری اسلامی علیرغم های و هوی زیاد در مورد تأمین منافع زحمتکشان و کارگران و بهبود شرایط تحصیلی فرزندان آنها عملاً کمیت بودجه ی آموزش و پرورش را شدیداً تقلیل داده است:

"تنها پنج درصد از کل بودجه ی ۵۹ به آموزش و پرورش تعلق دارد که این رقم مبلغ ۱۹۴/۱۸ میلیارد ریال از بودجه ی سال قبل کمتر است."

(رهایی شماره ی ۴۰)

سخن کوتاه، اقداماتی نظیر اخراج معلمان، حفظ محتوای کتابهای درسی که پس مانده ی فرهنگ منحل دوران شاه است، تحت فشار قرار دادن دانش آموزان، عدم تغییر شیوه های

تدریس و تأکید یکجانبه بر روی رواج "فرهنگ اسلامی" - آنکه تضادهای طبقاتی را تشدید کند حاصلی برای رژیم نخواهد داشت در حالیکه نیروهای چپ خواهند توانست در صورت وحدت عمل با یکدیگر شیوه های سرکوبگرانه ی هیات حاکمه را افشا کرده و سیاستهای آنرا بی اثر کنند.

سیرم شروع طلبی ...

یک "جامعه ی سردمدار اسلامی" مثل حساب به هوا خواهد رفت. گفتیم که عکس این قضیه هرگز صادق نیست، بدین معنا که نیروهای باز دارنده (چه محافظه کار، چه واپس گرا) میتوانند برای مدتی کم و بیش کوتاه، تکامل جامعه را در مقطعی از زمان، متوقف یا منحرف کنند ولی بحکم دیالکتیک تاریخ هیچ قدرتی (چه فیزیکی چه متافیزیکی) وجود ندارد که بتواند در زمانی طولانی با تکیه بر جهل و ناآگاهی و توهم توده ها و با استفاده از شیوه های شناخته شده ی فریب و تحمیل، در مقابل پویایی تاریخ سد بسازد و سکون را بجای حرکت بینداند. وقتیکه زحمتکشان بقدرت خویش آگاهی یافتند عظیمترین سدها در مقابل اراده ی آنها پوشالی بیش نخواهد بود.

ادامه دارد

توصیحات:

- (۱) تقریباً همه میدانند که نورالدین کیابوی دبیر کل حزب توده، نوه ی شیخ فضل الله نوری است. اما کمتر کسی است که از خوشاوندی شیخ فضل الله و آیت الله خمینی با خبر باشد. در صفحه ۶ جزه ی کوچکی بنام "بیوگرافی و خلاصه ای از زندگی امام خمینی - برداشت از نهضت امام خمینی بوسیله ی نورالله روحانی نهر رضائی" (بدون ذکر نام شاعر و تاریخ انتشار) موه شده ایم که شیخ فضل الله علاوه بر پدر بزرگی نورالدین کیابوی عموی مادر آیت الله خمینی بود.
- (۲) امروز آقای دکتر یزدی و دوستانشان در امریکا و کانادا (پس از تجلیل خمینی در ترمه ماه ۵۸ از بهبهایی) قطعاً قضیه ی گذشته ی خود را فراموش کرده اند!
- (۳) بیوگرافی نویسنده یاد شده آیت الله خمینی از قول آیت الله کاشانی نقل میکند: "تنها کسیکه بعد از من بدرد ملت ایران بخورد، آقای خمینی است"، ص ۴۶
- (۴) جالب است که طیب رضائی بعد از اصلاحات ارضی امریکا و جریانات ۱۵ خرداد ۴۲، بطرفداری از خمینی در دادگاههای نظامی شاه به اعدام محکوم شد، ولی شعبان بی مخ همچنان مقرب دستگاه باغی ماند. چرا؟



انقلاب فلسطین

دستاویزی برای عوام فریبی هیئت حاکمه

امور داخلی جنبش فلسطین، و حتی سرکوب نظامی این جنبش کرده اند. بطوریکه این رژیمهای "طرفدار انقلاب فلسطین" امروز بصورت "موانع" اصلی رشد جنبش مقاومت در آمده اند. عملکردهای رژیمهای ارتجاعی چون سوریه و عراق، که هر یک مدعی نجات فلسطین اشغالی تحت شعار "وحدت، آزادی و سو-سیالسم" میباشند، عملکرد رژیم سادات در مصر و رژیم عربستان سعودی و... که هر کدام رسالت "آزادی" قدس را در راه و روسهای اتخاذ شده از جانب خود میدانند و عوامفریبانه باسو، استفاده از احساسات مردم عرب بزرگترین موانع ممکن را در راه رشد جنبش فلسطین فراهم نموده اند، خود بهترین گواه این امر است که ادعای آزاد سازی قدس و با آنطور که امروز هیئت حاکمه ایران تبلیغ مینمایند نمازگزاردن در "محراب قدس" چیزی جز یک شهادی سیاسی برآ کسب حیثیت دروغین ضد امپریالیستی و خفه کردن جنبش مقاومت خلق فلسطین نیست.

تاریخ ۲۲ ساله آوارگی مردم فلسطین، سرکوب سبانه و وحشیانه جنبش مقاومت توسط همین رژیمهای باصطلاح مترقی، و کوشش در استفاده از نزدیکی با سازمان آزادیبخش بعنوان وسیله ای برای مانورهای سیاسی در سطح داخلی و منطقه، جزئی از برنامه های سیاسی اینگونه رژیمها بوده است. برنامه ای که بعد از شکست مفتضحانه اعراب در سال ۱۹۶۷ و رشد بیسابقه جنبش فلسطین در میان مردم منطقه، این جنبش را بعنوان بدیلی در مقابل رژیمهای درمانده در آورده و دولت های عربی را واداشته است که با شتاب فزاینده ای در کنار عوامفریبیهای همیشگی با جنبش فلسطین توطئه های خونی برای سرکوب جنبش مقاومت همچون کشتار سیتا میر ۱۹۷۰ در اردن جنگ داخلی لبنان، هجوم ارتش سوریه به لبنان و... را تدارک ببینند.

فلسطین بمثابه یک وسیله

رژیم ایران نیز با استفاده از تجارب رژیمهای ارتجاعی منطقه، از همان فردای انقلاب سیاسی بهمن ماه، بر آن گردید که از احساسات پاک مردم در مورد جنبش فلسطین سود جوید و با براه انداختن تبلیغاتی وسیع خود را مدافع حقوق حقه مردم فلسطین قلمداد نماید، تا بدینوسیله بتواند با ماسک دروغین "فدا امپریالیستی" و لزوم همبستگی بین المللی، چهره ای واقعی خویش را بیوشاند. هنوز چند روزی از قیام بهمن ماه نگذشته بود که با سر عرفات و همکارانش در راس یک هیئت بزرگ سیاسی - نظامی - فنی - امنیتی و تبلیغاتی به ایران آمدند. استقبال مردم از عرفات و

برگزاری مراسم روز قدس و کشاندن میلیونها نفر از مردم به خیابانها در دفاع از "فلسطین" مانوری بود که هیئت حاکمه ارتجاعی ایران برای تحمیل هر چه بیشتر توده ها، و پنهان کردن چهره ی ارتجاعی اش در ماسک دفاع از "حقوق حقه ی مردم فلسطین" بدان متوسل شد. تبلیغات وسیع رادیو تلویزیون و مطبوعات وابسته، در هفته ی قبل از برگزاری راهپیمایی روز قدس، فتوای متعدد آیات عظام در لزوم برگزاری چنین راهپیمایی، بیانیه های مختلف از سپاه پاسداران گرفته تا "مسلمانان پیرو خط امام" و مبارزین جدیدالولاده ای که تحت نام "انجمنهای اسلامی" در اروپا و آمریکا تا یک قدمی شکست ناپذیری امپریالیسم جهانی به پیش رفتند!! و محاصبه های "چهره های درخشان" انقلاب منطقه همچون چمران و شیخ منتظری و... همگی زمینه های لازم را برای بهره برداری تبلیغاتی - سیاسی رژیم از مسأله ی فلسطین آماده نمود.

شگردی نه چندان جدید

در حقیقت بهره برداری از مسأله ی فلسطین و نشان دادن تأیلات ضد اسرائیلی - ضد امریکایی، مسأله ای جدید در منطقه ی خاورمیانه نیست. از زمان اجرای طرح تفسیم فلسطین، و ایجاد دولت صهیونیستی اسرائیل و همزمان با آن، آغاز مبارزه ی مردم فلسطین که از حمایت بی سابقه ای در میان مردم منطقه و بخصوص اعراب برخوردار گردید، تمام ملوک و شیوخ عرب و تمامی دولی راکه در کشورهای عربی منطقه حکمروایی میکردند ب فکر بهره برداری از مسأله ی فلسطین، که در وجه سیاسی اش حادثترین مسأله ی مردم عرب میخفت میباشند، انداخت. از پادشاه سابق اردن ملک عبد-الله و محری طرح تفسیم در ۱۹۴۸ گرفته تا جمال عبدالناصر که "آزاد سازی فلسطین" را برای فتح قلوب اعراب و پایه و اساس ناسیونالیسم عرب عنوان نمود، و حتی انور السادات که امروزه و فبحانه دم از دوستی با رژیم صهیونیستی اسر-ائیل میزند، همه بر آن بوده و هستند که با قلمداد نمودن خود بعنوان پشتیبانان مردم فلسطین حمایت توده های مردم را جلب کرده و در جهت تحکیم رژیمهای خود بکوشند. و جالب اینجاست که تمامی رژیمهای عربی، در عین اینکه در سر فصل برنامه های سیاسی خود آزادی فلسطین را قرار داده اند، از کوششهای بیدریخ خویش در امر تضعیف و نابودی انقلابی فلسطین کوتاهی نکرده و عمل سعی در تضعیف آن و مداخله در

هفت ما بندگی جنبش فلسطین سحدی بود که سازمان آزادیبخش فلسطین با تصور ایجاد یک جبهه مستحکم و بهره‌برداری از امکانات لژیونریکی فنی و سیاسی، تعالیم در ایران را آغاز نمود. اما هنوز مدت کوتاهی از مراسم و تشریفات عادی نگذشته بود که توهم جنبش فلسطین در مورد نیات واقعی حکومت ایران در مورد کمک به جنبش فلسطین و شعار "امروز ایران، فردا فلسطین" حای خویش را به واقعات تلخ داد. آنچه بعنوان پشتیبانی بیحد و حصر "جمهوری اسلامی" از جنبش "مقاومت فلسطین" واقفیت یافت چیری جز اجازتی که کتابش یک دفتر سیاسی و انتشار حیرانمندی و قافیه‌های فارسی نبود. "دولت جمهوری اسلامی" بگفته‌ی خود اعضای هیئت نمایندگی جنبش مقاومت فلسطین، حتی از دادن اسناد بدست آمده در سفارت اسرائیل که در آن زمان در اختیار دکتر یزدی نبود، خودداری کرد. و از آن بدر با اتهامات واهی حاسوسگی و مداخله در امور ایران دفتر سازمان آزادیبخش فلسطین در اهواز، را نیز سرعت تعطیل نمود. غالب اینجاست که این اتهامات به دفتر سازمان آزادیبخش در اهواز از جانب امیر انتظام حاسوس عنوان شد! اما این تمام اقدامات "اسلامی" دولت جمهوری اسلامی نبود. دولت موقت و شورای انقلاب گذشته از این چنین اعمالی از دادن کوچکترین امتیاز، حتی امتیازاتی مانند تحویل چند اسلحه‌ی سبک به جنبش فلسطین برای محافظت دفتر مرکزی سازمان آزادیبخش در تهران مخالفت نمودند. و در نتیجه چند اسلحه‌ی لازم برای محافظت دفتر سازمان آزادیبخش توسط خود "سازمان فلسطینی" از "بازار سیاه" خریداری گردید. این مکالمات بظاهر بی اهمیت ولی در واقع بسیار پر معنا نشانه‌ی عمق احساسات فدیه‌جویی این حضرات است.

بسیار تدبیر رژیم ایران آگاهانه و از همان ابتدا با راه انداختن جار و جنجال تبلیغاتی حول مسأله‌ی فلسطین و با انتشار بیانه‌ها و اعلامیه‌های رسمی مبتنی بر کمک به جنبش مقاومت، عملاً نه تنها گامی در راه همکاری و پشتیبانی از جنبش فلسطین بر نداشت، بلکه با تکرار همان اعمال دول ارتجاعی عرب فعالیت جنبش فلسطین در ایران را محدود نمود، فعالیتی که میتواند بسادگی به بسط رابطه‌ی عمیق و واقعی مردم فلسطین و ایران بیانجامد. این محدودیتها حتی تا مرز مخالفت با پیوستن داوطلبین ایرانی به جنبش مقاومت پیش رفت و جز نور چشمان شیخ محمد منتظری، که بعنوان شرکت در جنبش مقاومت مدتی در اطراف دمشق استراحت نموده و به ایران باز گشتند- رژیم در راه پیوستن دیگر داوطلبان ایرانی به جنبش فلسطین موانع جدی بوجود آورد.

رفتار "مکتبی"

اما سردمداران رژیم جمهوری اسلامی در مورد جنبش مقاومت به ایجاد محدودیت‌های عملی و بهره‌برداری تبلیغاتی از مسأله‌ی فلسطین خلاصه نگردید بلکه اینان نیز همانند دول ارتجاعی عربی تمام کوشش خود را برای مداخله در امور داخلی جنبش فلسطین بکار بردند. این مداخله‌ها با تقویت سازمان ارتجاعی امل در لبنان و پشتیبانی از جناح‌های

بیانات راست در جنبش فلسطین آغاز شد.

در مورد رابطه‌ی امل و جنبش مقاومت، ما در گذشته بارها سخن گفته‌ایم و اشاره نموده‌ایم که چگونه "حرکت المحرومین" آقای موسی صدر و چمران دست در دست فالانتر-یستهای لبنان و ارتش سوریه، فاجعه‌ی سل الزعرور و تبعید را بوجود آورده‌اند. اما اگر برای جنبش مقاومت فلسطین، با توجه به وجود باندهای صاحب نفوذ در هیئت حاکمه‌ی ایران (جلال الدین فارسی دشمی سرسخت چمران!! و کتاب اسناد فاجعه‌ی لبنان که به افشای امل اختصاص یافته و جدی پیش بنام "جنبش از دانشجویان مسلمان خارج از کشور" منتشر شد و شیخ محمد منتظری نماینده‌ی لیبی در ایران!!) قابل تصور نبود که پشتیبانی از امل در لبنان بعنوان بدیلی در مقابل جنبش مقاومت فلسطین حاشی جنبش سازمان در سیاست خارجی ایران اسفالت کند، برای ما و بسیاری دیگر که مبنای تحلیل از حکومت راسته‌ی صرفاً ریاچه‌ی وجود این بیانات و تبدیله جهت عمومی سیاستها و عملکردهای آن میگذارد چنین حرکتی بحوسی قابل پیش بینی بود. بهر رو سیر وقایع نشان داد که این اختلاف نظرها و این باندهای کوچک در مقابل محاسبات بسیار مهمتر سیاسی، تبدیل به کلیت یکبارگی میگردند. بدلیل محاسباتی که شاید عمده‌ترین آنها عدم امکان برآه انداختن یک "جنبش اسلامی" در میان مردم فلسطین بود، نفویت سیاسی نظامی "امل" بعنوان یکی از مشخص ترین سیاستهای صدور "انقلاب اسلامی" در دستور کار هیات حاکمه‌ی ایران قرار گرفت. و هنگامیکه جنبش فلسطین حتی از حق وجود یک دفتر در خوزستان محروم بود و سفارت سابق اسرائیل هم به بهانه‌ی مختلف در اختیار آن قرار داده نمید و... دوستان "املی" آقای چمران در یادگان سلطنت آباد و علی آباد قم به آموزش نظامی مشغول بودند، و سیل کمکهای مالی و تسلیحاتی بعنوان کمک به آوارگان جنوب، ایجاد مسجد و... راهی لبنان میگردید.

در حقیقت همانگونه که رژیمهای ارتجاعی چون عراق و سوریه، با ایجاد سازمانها و گرایشهای وابسته بخود در درون جنبش مقاومت فلسطین سعی بر آن داشته و دارند که با جنبش را از درون متلاشی نموده و با آنرا بسمت امیال و افعی خود سوق دهند. رژیم ایران نیز با اتخاذ سیاستی مشابه و حمایت همه جانبه‌ی سیاسی و نظامی از "امل" در همان راهی قدم برداشت که رژیمهای کهنه کار و ارتجاعی عرب از سالها پیش آنرا پیموده بودند.

رژیم ایران به دلایل مختلف نتوانست گرایش و یا سازمان وابسته اش را در درون جنبش مقاومت ایجاد نماید. عرب نبودن ایران، عمده بودن تسنن در میان اعراب، که بخودی خود امکان نفوذ و رشد جریانات مذهبی متناسبه شیعه را مشکل میکرد، کوشش رژیم برای اسلامی جلوه دادن مسأله فلسطین در حالیکه جنبش فلسطین تجربه‌ی ضد استعماری - ضد صهیونیستی از راه ایدئولوژی اسلامی را در انقلاب ۱۹۳۶ تجربه نموده بود، شکل و قوام نسبی جنبش فلسطین، که پذیرش گرایشهای جدید در چهارچوب سازمان آزادیبخش را عملاً غیر ممکن میکرد، از جمله عواملی بودند که رژیم را

برنامه‌ی سیاسی هیات حاکمه‌ی ارتجاعی ایران است، وسیله‌ی برای کسب حیثیت سیاسی برای این آقایان که گذشته‌شان برای ما بیش از هر کس دیگر روشنتر است، شده است. ولی اگر حکومت‌های ارتجاعی چون عراق، سوریه و عربستان سعودی در این امر موفق بوده‌اند، و اگر کسانی چون صدام، اسد، و ملک فیصل موفق بوده‌اند، این حکومت و این سردمدارانش نیز موفق خواهند بود.

اما علیرغم گذشت ۳۰ سال از تبلیغات وسیع و همه‌جانبه‌ی رژیم‌های ارتجاعی، پیرامون آزادی سرزمین‌های اشغالی، و علیرغم وجود کنفرانسها و راه‌پیمائی‌های رسمی که هر از چندگاه پایتخت‌ها و کشورهای مختلف کشورها، منطقه شاهد آن هستند، و علیرغم تمام بیانه‌ها و اعلامیه‌هایی که روزانه توسط حکومت‌های ارتجاعی منطقه در پشتیبانی از جنبش مقاومت فلسطین منتشر میشوند، برای مردم فلسطین این دیگر یک حقیقت انکارناپذیر است که انقلاب فلسطین نه در سالنهای کنفرانس اینچینی، و نه در تبلیغات آتچناتی و نه در راه‌پیمائی‌های رسمی و دولتی بشمر خواهد رسید. انقلاب فلسطین به شهادت ۱۵ سال کارنامه‌ی خونینش باید نه تنها در جبهه‌ی سیاسی و نظامی علیه اسرائیل بجنگد بلکه باید در جبهه‌های متعدد مبارزات سیاسی، نظامی و روانی با ارتجاع منطقه همچنان به مبارزه‌ی خویش ادامه دهد. این مبارزه‌ی سخت و طولانی انقلاب فلسطین را هر چه بیشتر با انقلاب منطقه عجین خواهد ساخت و بی‌شک انقلابیون پاک باخته‌ی میهنمان همچون گذشته و مردم آشتی‌ناپذیر میهن ما سبز یار و یاور آنان در این مبارزه‌ی طولانی و سخت خواهند بود.

مجبور میکرد برای صدور انقلاب اسلامی اش به "امل" متوسل شود، و حتی فراتر از آن با ایجاد کمیته‌های امسسام در لبنان - که به استخدام مزدوری شیعیان فقیر لبنان مشغول هستند- نیروی وابسته بخویش را در مقابل فلسطین ایجاد نماید.

اما این تنها تلاش رژیم ایران نیست، همکاری باراسترترین جناح الفتح - هانی الحسن - نماینده‌ی سابق الفتح در عربستان سعودی و فرد شماره یک عربستان سعودی در جنبش مقاومت و همچنین پشتیبانی و میدان دادن به منیر شفیق ثورسین به جهانی جناح راست الفتح - که همین چند روز پیش با آب و تاب فراوان به ایران آمد و سهم مهمی دربرآیند احسن حرکت ارتجاعی بازگشت به "گذشته" به "اصل" و به "اسلام" در میان روشنفکران عرب بعهده دارد- جزئی از برنامه‌ی "حمایت همه جانبه و بیدریغ" دولت جمهوری اسلامی از جنبش مقاومت فلسطین است. حزبی که همانند دیگر اجزاء سیاستها و عملکردهای جمهوری اسلامی ایران بخوبی نشان دهنده‌ی واقعیت و سمت حرکت ارتجاعی هیات حاکمه است.

جنبش فلسطین، وسیله‌ای برای کسب حیثیت

اما هیات حاکمه نه تنها از مسأله‌ی فلسطین برای ایجاد یک جو کاذب ضد امپریالیستی در میان مردم بهره‌بردار می‌کند، و بصورت مختلف قصد دارد که "انقلاب اسلامی" را به "فلسطین اشغالی" صادر نماید، بلکه سردمداران رژیم صلی همچنین برآنند که با ایجاد شبهه در مورد سوابق "مبارزاتی" در جنبش فلسطین خود را جزء انقلابیون مدیمی و "فراموش‌شدنی" منطقه معرفی نمایند، و بنکاره کسانی که حتی چند روز را در یادگانه‌های آموزشی فلسطین بسر نبرده‌اند، بعنوان فرماندهی نظامی، و با نماینده‌ی امام در الفتح و دست‌آخر همچون یک سازماندهی بزرگ به "امت مملمان" معرفی می‌گردند. ابتدال و شیادی این سردمداران سیاسی بحدی است که ناگهان آقای چمران معلم سابق مدرسه‌ی شیعیان و این اواخر مسئول تشکیلات امسسام بعنوان مسئول نظامی این سازمان و فاتح جنگهای جنوب، شیخ منتظری، که حتی از فراهم نمودن امکانات آموزشی برای دوستانش عاجز بود، انقلابی بزرگ منطقه، ابو شریف معلم فقه حبشیه برج لبراجنه در بیروت تعلیم دهنده‌ی ۵۰۰۰ جریک و سازمانده‌یام و آقای فارسی درمانده در انجام ابتدائی ترین فعالیت‌های سیاسی به نماینده‌ی امام در الفتح تبدیل می‌گردند. کسانی که دیروز و در بحبوحه‌ی جنگ داخلی لبنان، و هنگامیکه جنبش مقاومت فلسطین بیش از هر زمان دیگر در خطر بود، یا همانند آقای چمران به توطئه علیه انقلاب فلسطین مشغول بوده و یا از ترس به پستوی خانه‌های امن پناه برده بودند، امروز "مدافعین" سرسخت جنبش مقاومت فلسطین شده‌اند و روزی نیست که در باج‌شاهانها ایشان توجه سزایی نکنند و بدروغ در مورد گذشته‌ی خود تاریخ ننویسند. شیادی سیاسی در مورد مسئله‌ی فلسطین ضمن اینکه جزئی از

هفته‌نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

چرا سردمداران رژیم از افشای اسرار پشت پرده فاجعه

سینما رکس وحشت دارند؟

بیش از دو سال از آتش سوزی سینما رکس و شهادت بیش از ۷۰۰ نفر از مردم میگذرد. بیش از ۱۸ ماه است که رژیم جمهوری اسلامی بر سرکار آمده و بر صندلی قدرت تکیه زده است. در این مدت رژیم حتی پاسبانهایی را که احیاناً به یکنفر تیراندازی کرده بودند به پای میز محاکمه کشید. در این مدت رژیم علاوه بر محاکمهای عناصر وابسته به رژیم گذشته که عمدتاً در اثر ترس از بیان مطالبی که شامل حال سردمداران رژیم کنونی شود مخفیانه محاکمه شدند، تعداد زیادی از انقلابیون را در نقاط مختلف کشور مثل کردستان، ترکمن صحرا، خوزستان و غیره بجرم شرکت و پشتیبانی از مبارزات مردم تیرباران کرد. ولی چه شد که هنوز عاملین آتش سوزی سینما رکس معرفی نشده اند؟ چه شد که کسانی که مسئولیت کشتن بیش از ۷۰۰ نفر از مردم آبادان را بعهده دارند هنوز محاکمه نشده اند؟ چرا تاکنون سه دادستان برای تشکیل دادگاه تعیین شده و یکی پس از دیگری استعفا کرده اند؟ چرا پاسداران محافظ سرمایه مرتبا به بازماندگان شهدای سینما رکس حمله میکنند؟ چرا تحصن آنها را مورد حمله قرار میدهند؟ این چراها و چراهای دیگر سبب شده اند که مردم آبادان و بازماندگان شهدای سینما رکس باین نتیجه برسند که رژیم جمهوری اسلامی در محاکمه نکردن متهمین و یا احیاناً سرهم بندی کردن محاکمه دارای منافعی است و چه بسا که برخی از دست اندرکاران رژیم در آتش سوزی شرکت داشته اند و این بنظر نمیرسد نتیجه ای چندان دور از واقعیت باشد.

"مردی بنام حسین تکمیلی زاد" اعتراف کرده که به اتفاق سه نفر دیگر سینما را آتش زده است و این سه نفر در آتش سوزی از بین رفته اند. (نقل از یکی از بازماندگان روزنامه آزادی ۲۸ مرداد ۵۸)

ولی حسین تکمیلی زاده با حجت الاسلام جمی و تعدادی دیگر قبل از انقلاب جلسات مشترک داشته اند و در آنجا برنامه های خود را طرح ریزی میکرده اند. مساله وقتی روشنتر میشود که بدانیم حجت الاسلام جمی امام جمعه کنونی آبادان است، که امروز بنا به شرمی تمام سعی در تظاهر به زنده نگهداشتن یاد شهدای سینما رکس میکند. بنا بر این میتوان علت آزاد شدن معاون رژیم (رئیس شهربانی وقت آبادان) را در دوران انقلاب دریافت. سال گذشته در اولین سالگرد آتش سوزی، مردم آبادان تظاهراتی بر پا کردند و در قطعنامه ای که بازماندگان شهدا تهیه کرده بودند در میان خواسته های دیگر خواهان دستگیری کسانی شدند که معاون رژیم را آزاد کرده بودند. اکنون نیز گفته میشود که خانواده های شهدای سینما رکس که طی دو سال اخیر ماهیت رژیم را شناخته اند خواستار محاکمه افراد دیگری علاوه بر لیست ۳۲ نفره متهمین دادگاه انقلاب شده اند، ولی دادگاه انقلاب از این امر سرباز زده است.

از شروع رسیدگی به موضوع سینما رکس تاکنون سه دادستان از طرف دادسرا انقلاب برای این پرونده تعیین شده اند ولی این سه نفر هر یک پس از بررسی پرونده و روبرو شدن با واقعیت های

پشت پرده و خشم و آگاهی مردم آبادان از حقایق، خود را قادر به ادامه ای امر نیافته اند. حال قافیه چنان بر رژیم جمهوری اسلامی تنگ شده و کار بجایی رسیده است که بنی صدر رئیس جمهور "محبوب"، موسوی تبریزی را که دادستان انقلاب تبریز است و بیست طولانی در اعدام کردن از خود نشان داده است به آبادان میفرستد تا شاید با اعدام چند نفر سر و ته قضیه را هم بیاورد.

در این مدت بازماندگان شهدای سینما رکس نیز با تحصن ها و تظاهرات خود رژیم را بخوبی افشا کرده اند و با همت آنها بر ملا کرده اند. و پاسداران نیز برای جلوگیری از افشای هر چه بیشتر حقایق این تحصنها و تظاهرات را مورد حمله قرار داده اند.

ولی نه این حملات و سرکوب و نه سرپوش گذاشتن بر جنایات هیچ یک از افشای جنایتکاران جلوگیری نخواهند کرد. سرنوشت تمامی رژیمهای جنایتکار تاریخ این واقعیت را بخوبی اثبات کرده است و آنچه بر سر رژیم فاشیستی شاه آمد باید این درس را به قدرتمندان جدید آموخته باشد. ●



پرتوان تر باد اتحاد کارگران علیه سرهایه داران